

یگانه مغازه افغانی
در منطقه واشنگتن بزرگ
که تازه ترین مواد خوراکی، میوه های فصل، نان های تازه وطنی، روت ها، میوه های خشک تازه وارد از افغانستان، و گوشت های تازه مرغ، بره، گوسفند، گوساله و گاو را با بهای مناسب تقدیم می کند
6566 Backlick Rd. Springfield. VA
22150
Tel: 703-644-0186 Cell: 703-499-3313

اوسمه

د امریکانز
\$1.50

مخبرنامه مردم افغانستان

شماره دوازدهم / سال سی و یکم / اول حمل ۱۴۰۲ / ۲۱ مارچ ۲۰۲۳ / شماره مسلسل ۱۱۰۴

نوروز فرخنده و مبارک

آیینۀ روزگار لبخند خداست آرامش سبزه زار لبخند خداست
از عطر نگاه باغ ها دانستم نام دگر بهار لبخند خداست...

خدايا؛ گفتم دست خالی زشت است مهمانی رفتن! دست پر آمده ام!

دستی پر از گناه، چشمی پر از امید! حلول رمضان، ماه مهمانی خداوند بر همه مسلمانان مبارک باشد.

ظلم طالبان بر معتمدان و حشيانه است!

در حالی که دستگیری های شبانه و توقیف روشنفکران، اعضای جامعه مدنی، مامورین سابق جمهوری بخصوص اعضای امنیت ملی، دفاع ملی و وزارت امور داخله به صورت بیرحمانه بی ادامه دارد، و طالبان با توحشی که خاصۀ آنان است، مردم پایتخت و سراسر افغانستان را موجودات غنیمتی خود می شمارند و از هیچ گونه توهین و تحقیر در حق آنان کوتاهی نمی ورزند، و زنان معترض را که با استفاده از حق قانونی شان صدای دادخواهی بلند کرده اند توقیف و شکنجه می کنند، دانشگاه ها و مکاتب عالی را به روی زنان می بندند و ایده های ماقبل قرون وسطایی شان را بر حیات ملتی که به تازگی طعم آزادی، دموکراسی و استقلال عمل را در عرصه صلاحیت هایی که قانون اساسی به آنان داده بود، به تجربه می گذاشتند، درحالی که در پایتخت و ولایات باند توحش شبانگه برهرخانه بی که دل شان بخواهد هجوم می آورند و زنان و کودکان را با لټ و کوب و تهدید و ادا ر به سکوت می کنند.

خلاصه این که ملتی را در سرزمین بزرگی به نام افغانستان به زندان افکنده اند، و هرگونه ندای حق طلبی را در گلو ها خفه می سازند، ناگهان می نگریم که شهرداری کابل درصدد پاک کاری زیرپل سوخته برمی آید و با طنطنه آب و تاب گزارش از تخلیه زیرپل و انتقال معتمدان از آنجا می دهند و بعد هم در همان نقطه نمایشگاه کتاب و مطالعه برگزار می کنند، ساده لوحانی هستند در سرزمین های دور از وطن، که این عمل ریاکارانه شان را که در واقع گذاشتن سرپوشی است بر جنایات بیکران شان، مورد تحسین و تمجید قرار میدهند.

این کوتاه نگران از خود نمی پرسند که سرنوشت صدها تن معتاد مظلوم که با زور و فشار از زیرپل انتقال یافته اند، به کجا کشیده است؟! درحالی که آن ستم دیدگان نیاز به تداوی دارند، طالبان جز لټ و کوب آنان برای ترک اعتیاد که وحشیانه ترین شیوه به نظر آنان تداوی معتمدان است، طریق دیگری ندارند. هیچ کس نپرسید که آن دردمندان کارشان به کجا کشید؟! فقط همین قدر می دانیم که شهرداری کابل اعلام داشت که یک صد و چهل و شش جسد بیجان را از اطراف شهر کابل گرد آورده اند! آیا این اجساد متعلق به آن بینوایان معتاد است و یا شهدایی که نیمه شب ها زیر شکنجه طالبان جان می سپارند!

این جاست که برسنجش و تحسین هموطنان کوتاه نظری که بی توجه به آنچه در سراسر کشور از بیداد آن تبهکاران می گذرد، به تحسین و تمجید نمایش های شهرداری کابل می پردازند، باید گریست!

چه زمانی از رویدادهای زمانه و از بازی های ریاکارانه ستمگران چیزی خواهیم آموخت. شاید هم هرگز! /

خود او ملاک تشخیص حقیقت باشد؛ و چون که امکان اتمام حجت در غیاب اسوهی کامل وجود ندارد، در نتیجه نه کسی به شکل مطلق کافر می شود و نه کسی صلاحیت دارد که حکم به کفر کسی دیگری بکند. از این رو بهتر است داوری در این باب به روز آخرت و انواده شود.

ممکن است این دیدگاه راعده ای، به ویژه دوستان سنتی و دوستان سلفی، شبیه دیدگاه مرجئه بخوانند، که می گفتند داوری در باره ایمان و عدم ایمان را به آخرت وا می بینیم، که از نظر اهل حدیث/سلفیان آنان اهل بدعت به شمار می روند، اما به نظر من این نام گذاری هیچ اهمیتی ندارد، زیرا در صدر اسلام اکثریت مسلمانان مرجئه بودند، به شمول امام اعظم ابوحنیفه رضی الله عنه.

درآمد بحث: از سال ها به این سو ذهنم درگیر این بوده است که تعریفی قابل قبول، از نظر عقلی و اخلاقی، در باره کفر و کافر به دست بیاورم. پرسشی که پیوسته مرا به خود مشغول می داشت این بود که چگونه با رحمت و عدالت الهی سازگار است

کانادا

استاد محمد محقق

کفر چیست و کافر کیست؟

چکیده: در این نوشته توضیح می دهم که برداشت متعارف و رسمی امروز ما مسلمانان از کفر برداشتی ناروا و غیر اخلاقی است. ما تصور میکنیم که هر کس رسماً مسلمان نبود کافر است. طبق این برداشت، علاوه بر یهود و مسیحیان که اهل کتاب نامیده می شوند، پیروان دیگر ادیان نیز مانند هندوئیسم، بودیسم، تائوئیسم، آیین کنفوسیوس و نیز منکران ادیان آسمانی همه کافر هستند. کافر در زبان دین به کسی گفته میشود که حقیقت آشکاری را، آن هم در امور بنیادین، انکار کرده و در برابر آن موضع عناد و ستیزه جویی گرفته، در اثر آن مورد خشم خدا واقع شده در نتیجه، باید مومنان از وی نفرت داشته باشند، و علاوه بر نفرت، اگر توانستند به او آسیب برسانند، زیرا او معاند و دشمن خدا است، و انسان مومن هیچ تعهد و مکلفیتی در برابر چنین کسی ندارد، بلکه موظف به دشمنی با او است.

سیس کافریه اساس فقه سنتی به کافر حربی و کافر معاهد و کافر ذمی تقسیم می شود که هر کدام حکم جداگانه دارد، اما همه ی آنان به درجاتی دشمن خدا شناخته می شوند.

به نظر من این برداشت که امروز ما از کفر و کافر داریم با آنچه مراد قرآن از این واژه ها و اصطلاحات، و با آنچه مصداق های این امر در صدر اسلام بوده است فرق اساسی دارد. از آن جایبکه رسالت پیامبر اسلام برای تکمیل مکارم اخلاق بوده و اهداف محوری قرآن هم اخلاق است، درست به نظر نمی رسد که منظور قرآن از کفر و کافر همان چیزی باشد که امروزه در میان ما رایج است، و الا موضع قرآن از نظر اخلاقی زیر سوال می رود.

به نظر من برداشت امروز ما از این موضوع در گذر زمان پدید آمده، و تحت تاثیر مناقشه ها و کشمکش های کلامی و فرقه ای در تمدن اسلامی گسترش یافته است. به اعتقاد من، اگر در این برداشت تجدید نظری صورت نگیرد و دوباره به مفهوم اصیل و درست این اصطلاحات برنگردیم، ما مسلمانان در جهان امروز موضعی به شدت غیر اخلاقی خواهیم داشت، زیرا بایدا اکثریت بشر امروز را همراه و دشمنان خدا بخوانیم، رابطه ی خود را با آنان بر پایه ی نفرت و کینه قرار بدهیم و اصل را بر جنگ و ستیز بگذاریم، و جایی هم که چنین نکرده و وانمود کنیم که با آنان مشکلی نداریم در حقیقت به تقیه و منافقت روی آوریم.

از نظر من، اصطلاح کفر برای حالتی به کار می رود که حقیقتی برای شخص از نظر معرفتی و اخلاقی کاملاً آشکار شده باشد، یعنی حقیقتی را به لحاظ درستی معرفتی و درستی اخلاقی به خوبی شناخته باشد، ولی علی رغم آن با آن به مخالفت برخیزد، و این مخالفت آگاهانه و آزادانه باشد. کسیکه چنین موضعی می گیرد کافر می شود، و مبنای داوری در این باب مبنای اخلاقی است. اما از آن جایبکه همه ی انسان ها، به شمول مسلمانان مومن و ملتمز، در موارد جزئی، به صورت دانسته، مرتکب پاره ای از اعمال غیر اخلاقی می شوند، نمی توان آنان را کافر خواند، زیرا مرتکب کفر جزئی می شوند، و میان کافر جزئی تا کافر مطلق تفاوت بسیار ژرفی وجود دارد. زندگی انسان ها عموماً آمیزه ای از کارهای درست و نادرست است، و از این نظر کفر و ایمان در وجود انسان ها به هم زیستی می رسد، پس حکم به کفر مطلق از سوی ما انسان ها بر هیچ کس درست و وارد نیست.

این موضوع در زمان حیات پیامبر اسلام فرق داشت، زیرا در آن زمان، او می توانست از طریق غیب آگاه شود که چه کسی کافر مطلق است، و در نتیجه می توانست بر اساس آن در حق وی داوری کند، چرا که با وحی و غیب سر و کار داشت. علاوه بر این، بر اساس باورهای اسلامی، او خود تجسم حقیقت در زمان خود بود و برای آن کار معجزه داشت، و برای کسی ابهامی یا بهانه ای باقی نمی ماند، و به اصطلاح قرآن مجید با انسان ها اتمام حجت صورت گرفته بود. پس از رحلت وی، از یک سو ارتباط با غیب قطع شده است، و از دیگر سو، هیچ کسی مانند پیامبر تجسم حقیقت نیست تا

گریز اجباری
ماجرای دو مهاجر افغانستانی
نگارش محمد افضل ناصری
را علاقمندان از آمازون به دست آورده می توانند.
Amazon.com
amazon
Afzal Nasiri



که میلیارد ها انسان، موجوداتی مطرود از بارگاه الهی شمرده شوند، و در آن دنیا مستحق عذاب ابدی باشند، صرفاً به این دلیل که به صورت تصادفی در خانواده ای غیر مسلمان به دنیا آمده و نام مسلمان بر آنان نهاده نشده است. چگونه ممکن است انسان هایی که مانند مسلمانان اعمال خیر انجام می دهند، زندگی بدون شرارت و جنایت دارند، در پی علم و معرفت هستند، به آبادانی زمین تلاش میکنند و اگر خطاهایی هم میکنند از نوعی است که مسلمانان نیز انجام می دهند، با این حال به صرف این که در شناسنامه شان مسلمان ثبت نشده از بارگاه الهی رانده باشند، و این کار با عدالت خداوندی هم سازگار باشد. نتیجه ی سال ها تامل من در این باب، چه تامل در آیات واحادیث، و چه آرا و نظرات اهل علم، و چه تجارب عملی از دیدن ملت های مختلف دنیا، این بود که باید در تعریف کفر و کافر بازنگری کرد و برای آن مفهومی در نظر گرفت که از نظر اخلاقی قابل دفاع باشد، که اینک در ادامه عرض میکنم.

گمان نمی کنم هیچ موضوعی در علم عقاید و کلام اسلامی به پیچیدگی تعریف دوگانه ی ایمان و کفر باشد. این دو تلازم معنایی دارند و فهمیدن یکی بدون دیگری ممکن نیست، و از آنسو بی بردن به یکی می تواند ما را به فهم دیگری هم نزدیک کند. معمولاً در تعریف کفر اول از تعریف لغوی شروع می کنند که به معنای پوشیدن و پنهان کردن است، اما به نظر من، تعریف لغوی و حتی اصطلاحی متعارف کمک چندانی به فهم آن نمی کند. از این رو ناچاریم از دریچه ای دیگر وارد این بحث شویم.

کفری که مورد نظر قرآن است در اساس خود یک امر وجودی (existential) است. امر وجودی یعنی حادثه و رویدادی که در سطوح مختلف وجود آدمی اتفاق می افتد. سطوح مختلف وجود آدمی یعنی سطح آگاهی، سطح عاطفی، سطح ارادی و سطح عملی. یعنی کفر عبارت از این است که کسی حقیقتی را به شکل آشکار دریابد، و مقتضای آن را به لحاظ اخلاقی درک کند، اما آگاهانه و عامدانه در برابر آن بایستد و از پذیرش آن سر باز بزند و از آن چه مقتضای آن است آگاهانه تخطی ورزد.

برای توضیح این موضوع می توانیم از مثال واضحی مانند کشیدن مواد مخدر استفاده کنیم. ما می دانیم که کشیدن مواد مخدر در ذات خود عملی زیان بار است، پس کشیدن مواد مخدر از نظر اخلاقی عملی نادرست است، اما کسانی که مواد مخدر میکشند همه در یک وضعیت از نظر آگاهی و از نظر حکم اخلاقی قضیه قرار ندارند، و از این رو یک حکم اخلاقی بر همه ی آنان صادق نیست.

به لحاظ وجودی، مرحله ی نخست ارتباط گرفتن با هر چیزی مرحله آگاهی است. مثلاً، اگر کسی نه مواد مخدر را بشناسد که چیست و نه هیچ تصویری از آن در اختیار داشته باشد، از نظر وجودی هیچ نسبتی با آن برقرار کرده نمی تواند. این وضعیت را می توانیم وضعیت صفر مطلق بنامیم. در وضعیت صفر علمای منطق می گویند قضیه سالبه به انتفای موضوع است، یعنی چیزی نیست که بشود بر آن حکمی صادر کرد. کسی که نه مواد مخدر را دیده و نه در باره اش شنیده نمی توان گفت که موافق، مخالف، بی طرف یا دارای نسبت دیگری با آن است. از این رو هیچ حکمی بر او نمی توان صادر کرد. به همین گونه است کسی که هیچ آگاهی در باره ی خدا، در باره ی پیامبر، در باره ی اسلام، در باره ی روز آخرت، و مانند این ها نداشته باشد. تا زمانی که موضوع به سرحد آگاهی نرسیده است، موضوع از پایه و اساس منتفی است، و جایی برای صدور حکم نیست.

در مورد مواد مخدر، موضوع از زمانی شروع می شود که دست کم آگاهی اولیه ای در باره ی آن حاصل شده باشد. با آگاهی از زیان های برگشت ناپذیر این کار بر سلامت آدمی، نخستین سطح از موضوع شکل می گیرد. یعنی تصویری از مواد مخدر در ذهن شخص وجود دارد و حالا او به درکی از خوبی یا بدی آن رسیده است. او در این جا از وضعیت صفر مطلقش (صفحه هفت)

داکتر غلام محمد دستگیر برومفیلد، کولورادو

ذغال سنگ به پاکستان خیلی ارزان داده می شود!

خبرهای متعدد از رسانه ها اطلاع داده اند که طالبان ذغال سنگ را در بازار تجارت به پول کم بفروش میرسانید و قیمت فروش آن معلوم نبود. ولی در سال ۲۰۲۲ قیمت یک تن ذغال ۳۴۴ دالر بود و قرار نوشته ابراهیم مهدوی مورخه ۹/۴/۱۴۰۱، اسلام آباد به عوض واردات ذغال سنگ از آفریقای جنوبی که در بحث سیاست DW نوشته با خرید ذغال از افغانستان دو میلیارد دالر صرفه جویی کرده است. با وجودی که طالبان قیمت فی تن ذغال سنگ را از ۹۰ افغانی (یک دالر) به ۲۰۰ افغانی (کمی بیشتر از دودالر) قرار نرخ دالر در ۱۶ فروری ۲۰۲۳ بلندبرده بود؛ وزارت معادن طالب، تقریباً ۳۴۲ دالر در هر تن ذغال و در جمع میلیارد دالر به پاکستان کمک کرده مردم خود را خساره مند ساخته است. معلوم نیست که در بدل این خیانت بزرگ چه معامله انجام گرفته است.

متأسفانه چنین معامله در وقت حمله روسها و وزارت معادن کمونستانیز رخ داد. محترم انجنیر عبدالصبور فروزان پروفیسر جیولوجی در دانشگاه نیوجرسی ایالات متحده امریکا در شماره ۱۰۵۳ هفته نامه وزین امید معلومات ذیل را ارائه نموده است: **quot;** اینکه به چه مقدار گاز به شوروی انتقال میافت، دولت شاهی افغانستان، صدراعظم عقل کل و متفکر درجه اول گیتی آن زمان بر آن نظارت و کنترولی نداشتند.

اینکه افغانستان در سالهای ۱۹۷۹ و ۱۹۸۱ که در اسناد ریاست نفت و گاز شمال مربوط وزارت معادن و صنایع درج شده بود و خود انجنیر فروزان بیحی جیولوجست در شیرگان مؤظف بودند، افغانستان از انتقال گاز طبیعی خود به شوروی به چه اندازه متضرر شده است ارقام ذیل را یاد آور شده اند:

در راپور آمده است که در طی دو سال به مقدار ۵،۲ بلیون متر مکعب گاز از ذخیره گاه گوگردک به شوروی منتقل شده بود. این رقم توسط مقامات شوروی ارائه گردیده بود و دولت افغانستان نمیتوانست که اصل مقدار گاز منتقل شده را بداند. در راپور علاوه شده بود که شوروی برای اولین بار در برابر هر هزار متر مکعب گاز ۴۸ دالر میپرداخت. در همان سال قیمت یک هزار متر مکعب گاز در بازار جهانی طور متوسط ۱۱۴،۸ دالر بود که قرار محاسبه تنها در همان دو سال افغانستان از بابت قرار داد انتقال گاز به شوروی ۲۲۰ میلیون دالر خساره مند شده بود. **quot;**

من درجایی خوانده بودم که یک مامور ارشد روسیه در یک مصاحبه مطبوعاتی در هندوستان گفته بود: عایدات روسها از فروش گاز افغانستان در زمان جنگ هفت بلیون دالر بود و مصارف شان شش بلیون دالر؛ یعنی از جنگ افغانستان مفاد اقتصادی برداشتند (والله اعلم).

افغانستان و ملت آن هیچوقت لیدر وطندوست و کشورهای دوست نداشته اند و همه فقط برای مطلب خود دلبری کرده اند و ازین لیدران نام نهاد که متوجه به جیب خود هستند نه به خیر ملت شان استفاده کرده اند و در آینده تا این آش است و این کاسه روش به همین منوال دوام خواهد یافت؛ مخصوصاً که ملت ناچار و مظلوم به قیام عمومی به پا برخاسته نتوانند.

فعالیت های ضد بحرانات تغییر اقلیم از یکسو به کم کردن سوئه کاربن دای اوکساید در اتموسفیر به صفر تبلیغات دارند از جانب دیگر در کانفرانس پارتی های ۲۰۲۱ یا COP26 در گلاسگو سکاتلند برای باز کردن مارکیت برای تجارت ذغال سنگ موافقت بعمل آمد و BBC و گاردین یا the Guardian راپور مفصل پخش نمود. با وجودیکه در سال ۲۰۲۲ در COP27 در شرم الشیخ موضوعاتی درین باره بحث گردید ولی غیر منحل باقی ماند. قویاً امکان دارد، جلسه COP28 منعقد ایالات متحده عربی که اخیر اسامال ۲۰۲۳ در دوی بر گزار میگردد موضوع بازار تجارت ذغال سنگ را دوباره مورد بحث قرار دهد.

ولی کشورهای مانند پاکستان که دسترسی به چنین معلومات دارند و حتی ممکن است، تلاش یا لابی های جدی توسط خودش و یا لندن برایش به عمل آمده باشد، بدون ضیاع وقت داخل اقدامات شده از بیخبری اجنت های خود در افغانستان و یا فریب مردم افغانستان از ده ها سال به اینطرف به مفاد خود استفاده کرده و میکنند که بجز خیانت و دغل کاری چیز دیگر عنوان داده شده نمیتواند؛ امید روزی در مقابل ملت مظلوم افغانستان جواب ده باشند!

بد میکنی و نیک طمع می داری هم بد باشد سزای بد کرداری با اینکه خداوند کریم است و رحیم گندم ندهد بار، جوجومی کاری

مولانای بلخی

Maids Weekly
12286 Ashmont Ct. # 202
Woodbridge, VA 22192 – 7075 U.S.A.
Tel/Fax : (703) 491-6321
mkqawi471@gmail.com

ناشر و مدیر مسئول: محمّد قوی کوشان

انجنیر عبدالصبور فروزان نیوجرسی

سرنوشت ابراهیم نبی (ع)

ابراهیم به دیدار پدر رفت تاطمینان دهد که صحت و سلامت است و آتش به او زبانی نرسانده است. پدر رادر حال پرستش اصنام و خدایانی یافت که خود تراشیده بود. اوبه اندازه در عبادت آنها غرق بود که حتی از آمدن فرزندش آگاه نشد. ابراهیم با حسرت و افسوس به پدر که به کهولت رسیده بود مینگریست، احترام پدر را بجا آورد تا توجهش را بخود برگرداند. آذر گفت فرزندم بیا و خدایان آبا واجدادت را عبادت کن.

ابراهیم گفت من خدایی رامی پرستم که مرا از آن آتش عظیم نجات داد. آذر در تفکر افتید و جوابی نیافت و گفت اگر عبادت نمی کنی حداقل احترام کن و اگر احترام می نمیکنی، مذمت مکن! گفت و گو میان پدر و پسر داغتر میشد و هر یک به آنچه معتقد بود پایدار ترمی شدند و بر آشتگی از سر و صورت آذربرق میزد. ابراهیم ع با حکمت و دانش هیجان و بر آشتگی پدر رافرانشاند و گفت: ای پدر جان این چه کاریست که تومیکنی، چیزهایی رامیپرستی که نه حرفت راشنیده میتوانند، نه عذر وزاری هایت رادیده میتوانند، نه به توسودی رسانده میتوانند و نه ترا از مصیبتی نجات داده میتوانند، چرا چنین چیزهای بیهوده را بخدایی میگیری، تنها خدایی که مرا از آن آتش عظیم نجات داد شایسته پرستش است. ای پدر جان میدانم که من فرزند تو ام و تو بر من حق پدری داری و من هنوز برای تو همان طفلم ولی برای من از جانب خدای عالمیان فرمانی، دانشی و دستوری رسیده که به تو نیامده است. اگر حرفهای مرا بشنوی از آنچه که من اطاعت دارم اطاعت کنی و براه من روی، به راه راست هدایت شوی و کامیابی بزرگی رانصیب گردی. ای پدر جان فریب شیطان مخور که ترابه پرستش بتان بیجان اغوا میکند. شیطان دشمن خدای حقیقی است و از فرمان آن خالق مهربان نافرمانی کرده، رانده درگاه خداوند است. ابراهیم ع که در پهلوی پدر نشسته و بامهربانی و نرمش با او حرف میزد تاباشد که قلب او را بزرگد و ذکر خدا را در آن داخل شود، آرزو میکرد که اگر روزی پدرش خدای حقیقی را پرستش کند، گفت: ای پدر جان اگر از شیطان که ترابه پرستش بتان و خدایان ناحق اغوا مینماید، پیروی کنی ترسم که از جانب خدای رحمان بر تو عذابی نازل گردد و انگه توازمقربان شیطان شمرده شوی!

آذر که از سخنان فرزند سخت آزرده خاطر شده بود گفت: یا ابراهیم تو مرادر میان قوم رسوا ساخته یی، توبتان واصنام معبد کبیر راتوته و پارچه کردی، من در شهر روی ندارم که به کس نگاه کنم، در هر کنج و کنار بابل هرکی مرا می بیند از من بیزار می کند و به گوش خود میشنوم که میگویند: از این پدر بت پرست و از آن فرزند بت شکن! من ترابه نیکویی بزرگ ساختم و در آن آرزو بودم که تو در دین آبا واجداد خود راست و وفادار میمانی، مگر تو خدایان مارا توهین مینمایی، به آنها دشمنی داری و تو آنها را شکستاندی. میدانی که توبا شکستن آنها قلب مرا هم شکستی، خدای مرا توته و پارچه کردی، به من ظلم کردی و به خدایان من جفا کردی!

آذر شیون و گریه عذر وزاری راپیش گرفت تا اگر ابراهیم ع را از کرده پشیمان سازد و به پرستش بتان راغبش کند، در حالیکه غصه گلوش رامی فشرده گفت: ای ابراهیم، ای فرزندم چراتو از دین پدرانت برگشته سرکش و نافرمان شده یی. من پدر تو هستم به تو عذر میکنم که دست از مذمت و بدگویی خدایان بردار، برو همین حالا به در معبد کبیر و از خدایان معذرت بخواه و توبه کن و به دین پدرت برگرد و مراسم فراساز تا مردم بابل ببینند که از آن جفایی که تو بر حق خدایان معبد گردی، نادمی. فرزندم برو همین حالا و در قدم خدایان معبد عذر کن تا ترا بخشند.

ابراهیم ع که پدرش راعزیز میداشت و از سخنانش مغموم و ناامید شده بود گفت: پدر جان من از خدای یکتا و یگانه که آسمانها و زمین را آفریده است پوزش می خواهم، به پیشگاه آن خدایی که همه در اختیار اوست و او بر همه چیز قادر و تواناست پیشانی عذر رامیگذارم، بتان واصنام معبد سنگ و چوب تراشیده دست تواند، آنها همه ناحق اند، خدانستند بلکه تراشیده دستهای تو اند. آذر را این حرفهای ابراهیم ع سخت بر آشفته ساخت و فریاد زد: یا ابراهیم اگر توبه خدایان پدران خود برنگردی و از بدگویی آنها دست بردارنشوی، من از تو بیزارم، دور شو از من پیش از آن که سنگسارت کنم. برو برای سالها رویت را به رویم مز، توازن نیستی، تودشمن خدایان منی، برو خود را از خانه ام، از شهرم و از بابلم گم کن، دیگر رنگت رانمیخواهم ببینم، از تو بیزارم!

آذر ابراهیم ع را از درب خانه بیرون کرد و درب را بست ولی هنوز با بر آشتگی از عقب درب فریاد میزد: برو دیگر رنگت را به رنگم زن من از تو بیزارم مرا تنها بگذار با خدایانم، مراتنها گذار با بتان و اصنام!

ابراهیم پیامبر ع که پدرش را عزیز میداشت و محبتش را با خود داشت، در حالیکه با حالت پریشان دل حزین از پدر جدا میشد، از عقب درب صدا زد: پدر جان سلام من بر تو باد، من با پریشانی و بینوایی ام از بابل می برآیم ولی امیدوارم که خدای یکتا و واحد مرا کمک نماید و اطمینان دارم که او مراتنهانمی گذارد و یاری میرساند. پدر جان من وعده میدهم که از پروردگار عالمیان پوزش گناهانت را استدعامیکنم و به یقین که خداوند مهربانی اش را از من دریغ ندارد.

در نوشته هایی که به انجیل نسبت داده میشود نگاشته اند که خداوند با ابراهیم ع حرف زد و برایش هدایت داد که از میهن اصلی اش یعنی (اور (Ur بیرون شود، ولی نوشته های مربوط به تورات میگویند که پدر ابراهیم تصمیم گرفت که از اوور بیرون رود. انجیل و تورات پدر ابراهیم ع را آذر نمیگویند بلکه کسی را به نام (تیراح (Terah می شمارند. آنچه که به تورات شریف نسبت داده میشود جدا بر ابراهیم ع را (ناهور (Nahor معرفی مینماید که در ۲۹ سالگی صاحب فرزندی میشود که او را تیراح نامگذاری میکنند، و تیراح در سن ۷۰ سالگی صاحب فرزند میشود که او را (آبرام (Abram مینامند. به اساس تورات و هم انجیل ابراهیم ع دوبرابر نامهای (ناهور (Nahor و) هارن (Haran داشت.

هارن پدر لوط ع است و پیش از مهاجرت پدرش در شهر اوور وفات نمود. ابراهیم ع مطابق عنعنۀ آن زمان با (سارای (Sarai که بعداً به ساره مشهور میشود ازدواج کرد. ناهور برادر ابراهیم ع بادوشیزۀ بنام (ملکه (Milceh که دختر هارن و خواهر لوط ع میشد ازدواج کرد. تورات و انجیل هر دو زیبایی ساره را توصیف کرده اند ولی در مورد پدر و مادرا چیزی نگفته اند. نوشته های تاریخی حاکی برین است که ساره با ابراهیم ع از مادر جدا و از پدر یکی میباشند. البته پیش از نزول قرآن شریف چنین رسمی رایج بود چنانکه قرآن شریف در تعدادی از آیات مبارکه از آن رسم متذکر میشود.

در تورات و انجیل هر دو تذکر داده شده که سارای کلمۀ عبری بود معنی شاهدخت یا زیباترین دختر یا حوصله مندترین دختر رامیدهد و خداوند به ابراهیم ع گفت که همسرش راساره خطاب نماید که در عبری مادر ملت را معنی میدهد و ابراهیم که نام عبری اش آبرام به معنی پدر پسنیده میباشد، خداوند او را بنام ابراهیم یاد کرد که بعد بهمین نام مشهور شد و معنی پدر چندین ملت رامیدهد. زادگاه ابراهیم ع شهر اوور از بلاد پرزرق و برقی بود که تمدن بزرگی را به این شهر که در حاشیۀ غربی بین النهرین بود نسبت میدهند که مردم آن مهتاب پرست، آفتاب پرست، ستاره پرست و بت پرست بودند که از نصوص قرآن شریف نیز این مفهوم حاصل میشود. نوشته های زیر نام تورات، پدر ابراهیم رامهتاب پرست معرفی مینماید ولی بعضی از انجیل او رامهتاب پرست و برخی دیگر بت پرست میخوانند و می گویند که ابراهیم در یک خانواده بت پرست تولد شد که قرآن کریم آنرا به صراحت بیان میدارد.

برای ابراهیم ع غیر قابل تحمل و دشوار بود که مأوا و میهنش رابسوی سرزمینهای نامعلوم رهانماید. جدایی پدر و فرزند دردناک بود و ابراهیم از آن غصه داشت که پدرش در کفر و کهولت دستیار و مددگاری ندارد و غصۀ برادر بزرگ ابراهیم ع هارن که در جوانی مرده بود هنوز در سینه پدرش بود که دوری ابراهیم این غصه را برایش بیشتر میساخت. ابراهیم ع که با حزن فراوان از پدر جدا میشد گفت: ای پدر جان که برای من عزیز ی، از بارگاه الهی برایت مغفرت استدعامینمایم و وعده میدهم که این دعایم برایت همیش است چون این حق پدر بالای فرزند است، اما با اینکه من نبی خدا هستم و تو پدرم هستی، من به نزد خالی یکتا هیچ چیزی کرده نمی توانم و اختیاری ندارم. او با ندوه و غصۀ زیاد از کفر پدر و وطن را رها کرد و آهنگ سفر به سرزمینهای بطرف جنوب بابل کرده، ساره و لوط هم او را همراهی کردند.

شواهد تاریخی حاکی از دریافتهای باستان شناسی نشان میدهد که آنها برای سالیانی در شهری بنام هران Haran که از شهرهای بین النهرین بود باقی ماندند. مردم آن شهر مهتاب پرست بودند و ابراهیم ع در آنجا به تبلیغ آئین حق راترویج میکرد. سفرها طولانی و با مشقات بود، در هر سرزمین سالهای متمادی راسپری کرد و مردم را به پرستش خدای یکتا دعوت نمود. در آن شهرها و محلات مردم خدایان جداگانه داشتند و هر شهری پادشاهی از خود داشت. اکثر در آن نواحی آفتاب و مهتاب و ستارگان واصنام پرستش میشدند که مردم آنها برای ابراهیم ع مشکلات و موانع شدیدی ایجاد مینمودند تا از سرزمین شان خارج شود. او اذیت و آزار مردم را تحمل میکرد و بدون ترس و هراس به وظیفۀ که از جانب خداوند (ج) مامور شده بود ادامه میداد. مدتی در شهرهای الیپو Aleppo هما Hama هومز Homs و دمشق سکونت کرد ولی ساکنین آن شهرها روی خوشی به او نشان نمی دادند و دعوتش را به باد استهزا میگرفتند. (دنباله در صفحه ششم)

خواجه محمدنعمین صدیق شیخ‌المشایخ بابا صاحب موسهی(رح) قیمت دُر گرنامایه ندانند عوام حافظا گوهریکدانه مده جزیه خواص

(حافظ رح)

هرگاه بخواهیم از کابل زیبا بسوی لوگر رهسپارشویم، پس ازچهار آسیاب به موسهی لوگرمواجه میشویم . ناگفته نماندکه ما دو موسهی داریم: موسهی چاردهی که دربین ده مرادخان و ده دانا موقعیت دارد ودوم موسهی لوگر که دربین چهارآسیاب و سفید سنگ ساحۀ وسیع و سرسبزی را احتوانموده است.

نظربه تشکیلات اداری اخیر، ولسوالی چهاردهی به نواحی ۵/۶/۷/۸/۹ و ۱۳ تقسیم شده، مربوط شاروالی کابل گردید. علاقهٔ چهارآسیاب و موسهی به ولسوالی ارتقا نموده و ولسوالی موسهی مربوط به ولایت کابل شده، اماهنوز هم بنام موسهی لوگر مسما ومشهوراست.

درولسوالی موسهی لنگر ومحراب مولوی فیض محمد آخندزاده معروف به بابا صاحب موسهی درمحلۀ حاجی خییل در سال ۱۲۵۰قمری از کتم عدم پایه عرصهٔ وجودگذاشته ومدت شصت ونه سال به اولادوطن در راه سلوک ومعارف اسلامی مصدرخدمت شده، بالاخره بناریخ ۹ سنبله ۱۳۱۸ قمری دیده ازجهان پوشید ودرهمانجا ب خاک سپرده شده، مزارمبارک شان زیارتگاه خاص وعام است. استعدادشعری داشت ودرشعر(فیضی) تخلص میکرد:

فیض بود و فیض بود وفیض بود جویبار فیض به عالم کشود
بایدادنست که رسیدن به مراتب عالی ودردهای مسلمانان مخلص وبادیانت جا گرفتن کارساده یی نیست زیرا :

ای وهم غیر ما را معذور دار و بگذر

دل خانه ایست کانجا نتوان بزورجاکرد

(بیدل رح)

سالکان طریق مصطفی علی صاحبها افضل الصلواه والتسلیم، به آسانی به سر منزل مقصود نرسیده اند، مبارزه کرده اند، مجاهده نموده اند وریاضت ها کشیده اند وبعد گذشت نشیب وفراز راه رسیدن به حق راطی کرده اند.

وصل خواستم دوجهان جلوه دچارم کردند

چه صنم ها که ندیدم به سراغ صمدی
دراین راه تزکیه وتصفیه به باطن در کاراست، مویه مو، قدم به قدم مبارک شارع اعظم صلی الله علیه وسلم نهادن ضروراست تاشرح طرف قبول بارگاه حق واهل زمان قرارگیرد. باباصاحب موسهی بنابرکثرت متابعت شریعت سیدالانام علیه الصلوه والسلام بحیث رهبر روحانی امت مسلمه عرض وجود کرده وازطریق درسهای منظم تفسیر، حدیث، اصول فقه اسلامی وطریقهٔ عالیۀ قادریۀ شریف مصدرخدمات بی شباهه گردیده اند. جناب شان باهمه مسلمانان بخصوص مسلمانان باشندهٔ افغانستان بدون استثنا همچو برادری برخورد نموده وهمچومرشدی به نوازش وپرورش آنها پرداخته اند.آنقدرصحبت جذاب وموثری داشتند که دهای مخلصین رابخودکشانده توان دوری از بزم وقطع صحبت شان رادرخود نمی دیدند .

جناب باباصاحب قدم های نخستین تلمذ را دردبستان صورت ومعنوی پدر بزرگوارشان برداشتندوآنچه که ازعلوم ظاهر وباطن داشتند از اوشان برگرفتند، ولی عطش معارف اسلامی اورا سراسیمه به این وآنسو میکشانید تا اینکه به محضرفیض اثر هادی طریقت، رهبرصراط المستقیم حق وحقیقت، رهنمای گمگشتگان، قطب دوران جناب ملاصاحب عبدالغفور سواتی رسید و پروانه واربه دورآن شمع فروزان عرفان می چرخید تاینکه به قبلۀ واحد رو آورده ماسوای الله را محو و نابودساخت. توجهٔ ملاصاحب سوات واستعداد ذاتی خودشان اورا درپناه لطف قرارداده دراندک زمانی مأذون گردیده و مانند شیخ نجم الدین (آخندزاده صاحب هدۀ ننگرها) بدست خجسته اثرملا صاحب سواتی خرقةٔ خلافت پوشیدند وبه دعوت خلق الله بسوی حق جل جلاله کمرهمت بریست وبصفت ممثل قرآن وسنت دربین امت مسلمه عرض وجود نمودند.

گفتیم آخندزاده صاحب هدۀ(نجم الدین) که اصلا زادهٔ دیارغزنی میباشد و باباصاحب موسهی(فیض محمدآخندزاده) زادهٔ موسهی لوگر ازیک مرشد وارسته ملاعبدالغفور سواتی(سید و بابا) همزمان مأذون وبه خدمت خلق الله الی الله مأمور گردیدند . این دوهم پیره، این دوغواص بحر بی نهایت تصوف وعرفان که آثار رشدوبزرگی ازسیمای مبارک شان موج میزد وخوارق زاید الوصفی ازایشان به ظهور می پیوست که تاحال سینه به سینه انتقال نموده سبب گرمی محافل پاکبازان میگردد .

جناب باباصاحب شخصیت علمی، عرفانی، شاعر، نویسنده وشیفتهٔ میهن وهم وطنان عزیز بود ومانند دیگرآدمردان محراب وسنکر یعنی فضلا وروحانیونی که (دنباله درصفحهٔ هشتم)

داکترعنایت الله شهرانی

بلومنگتن، اندیانا

جشن های نوروزی در کابلستان و بلخ
شهرکابل خطهٔ جنت نظیر آب حیوان از رگ تاکش بگیر (اقبال)

هزارمرتبه کابل نکوترازدهلیست

که آن عجوز عروس هزارداماداست(اقبال)

اگرچه زادهٔ هندم فروغ چشم منست

زخاک پاک بخاراوکابل وتبریز(اقبال)

خوشا عشرت سرای کابل ودامان کهشارش

که ناخن بر دل گل می زند مژگان هرخارش (صائب تبریزی)

کابل ازهمان مناطق جنت نشان میباشد که نظیرش درجهان کم است، کابل شهرتاریخی وپایتخت بسی ازشاهان مشهورازجمله ظهیرالدین بابرشهنشاه تیموری میباشد، این شهرطی قرن هاغزنویان، تیموریان، کوشانیان، یفتلیان، رتبیلان، کابلشاهان، ابدالیان را دریغل پرورده است.

تیمورشاه ابدالی این خطهٔ به اصطلاح اقبال(عروس هزار داماد) راجنان دوست داشت که مرکزفرمانفرمایی خود قرارداد واین پادشاه ادیب وشاعرتاحدی باعلاقه درین شهرزیست که درآن جان بداد. یکتعداداز امپراتوران تیموری درین پایتخت تولدشده، نشو ونمو کرده وسیاستدانی ولیاقت خودراازمحیط خوش آب وهوا وگواری کابل الهام گرفته اند. محبت تیموریان به کابل به حدی بودکه بسی باغها وجویهاساختند وبعمان رازببایی دوچندان بخشیدند واز آن محبت درونی آنهاست که وقتیکه بابرپادشاه، آن امپراتور مسلمان دردهلی وفات یافت، وصیت کردتاجسد اوراوبکابل درمحل «باغ بابر»فعلیه دفن کنند. ازهمان است که باغ بابر به اثرسعی شاه جهان رونق گرفت ومیله گاه کابلیان بافرهنگ گشت. کابلی ها کابل را«کابل جانان»میگویند، واین خطهٔ جنت مکان واقعاقابل هرنوع توصیف وتعریف است وبهارکابل بحدی دلپسند است که همه کابلیان درآن فصل به انتهای ذوق وشوق ایام بهاری رابه میله ها، پیاده گردی درکوهها واطراف واکتاف آن شهرسپری مینمایند.

چون گفتیم که بابرشاه بنابرکابل دوستی خود،جسدش راخواست که به زیر خاک کابل قراردهند، آن شاه واقعا یک پادشاه عالیجاه بود ومرحوم استاد حبیبی درتوصیف آن اپراتور تألیفات ونوشته هادارند ومایخاطریکه از کاردانی وعدالت او خوانندگان آگاهی یابند درشمارهٔ اول مجلهٔ«پیمان»وصیتنامهٔ مخفی بابرشاه رابه فرزندش نصیرالدین همایون بچاپ رسانیدیم. کابل دربرخی ازنوشته هابنام «کابلستان» ذکرگردیده ونیزدربارهٔ آن شهر گزارشهای زیادی است که بایدتحقیق شود، درینجا فقط چندجمله راکه به این کلمه گواهی میدهند یادآور میشویم. مرحوم استادحبیبی درکتاب«تاریخ افغانستان بعداز اسلام» بار باراز کلمات کابلشاهان وکابلستان نوشته دارند:

«ومعاصرختنجل کابلشاه»ص ۶۱: «کابلشاهان رامورخین بنامهای مختلف یاد کرده اند. برخی ایشان رابه اعتبار کیش وآئینی که داشته اند برهمن یاهندو شاهان یا بودایی شمرده اند وجمعی از مورخان ایشانرا ازبقایای کوشانو- هیفتلی یاترک خوانده اند. ولی چون تمام این گروه شاهان وخاندانها در کابلستان حکمرانی داشته اند...»ص۷۴همان کتاب). ازاین تصری هیون تسنگ پدیدمی آیدکه درکابلستان شاه بهارهای متعددی بوده که کابلشاهان دربنای آن دسته داشت اند(ص۱۸). «دودیگرهیون - تچاوست که باردوم عزم سفرهند داشت، مسافرت اول الذکر ۶۶۰م=۴هجری وازمؤخر الذکر۶۶۴م= ۴۴هجری است ازیاختر وکابلستان»ص۲۸). «واین معبد درکابلستان واقع بوده»ص۳۳۸). «وفتوح اورادر کابلستان وخراسان مدح کرد)»ص۳۴۰)«که درایام او کابلستان وبامیان نیزضمیمهٔ حکومت مرکزی خراسان ودولت عباسی گشت ولشکریان اودر کابلستان تاغوروند»ص۳۴۴). دربارهٔ خراج کابلستان: «کابلستان۱/۵۰۰/۱۰۰۰»ص۳۴۰)«ومخصوصاخراسان یعنی گندهارا وکابلستان وصفحات شمال هندوکش تابلخ)»ص۹۰۲همان کتاب)

واین چند کلمهٔ بالا دربارهٔ لغت«کابلستان»ازکتاب مرحوم حبیبی نمایانگر عظمت وموقف کابل میباشد. درتاریخ«مجمع الانساب»نیزالغت کابلستان بی بهره نمیانیم وآن اینست: «وچون کار سبکتگین بالاگرفت، وای هند، نام او جیبپال، بیامد باسپاهی گران ودرسرحد کابلستان بنشست ورسولان فرستاد وگفت بدان که تو وسپاه تو به نسبت بالشکرومملکت من هیچ نیستندواز هزار سوارکه مراست تریکی نیست وتوحد خودنگاه نداشتی وگستاخی کردی، اکنون گناه توعفو کنم بایدکه این دوسه قلعه که ازممالک من گرفته ای باز دهی تاترا تعرضی نرسانم و الآ حرب بیاری . امیرچون این پیغام بشنید رسول را فرودآورد وپیغام راجواب داد وگفت شاه رابگوی که توبدین لشکربسیار غره مشور وباینهمه لشکرمن ازآن توبیش است، زیراکه همهٔ مملکت اسلام لشکرمن است وبراهل اسلام فرض است که مدد من

کنند، زیراکه من جنگ باکافرمیکنم واگرمن شمارابکشم خون ومال شما به من حلال است واگرتوما را بکشی، ما در بهشت باشیم وتو در دوزخ...»ص۳۵)

شادروان استادحبیبی قندهاری کابل را جولانگاه خود ساخت و به توصیف آن وکابلستان این اشعار را به یادگار گذاشت:

دربهاران موسم شور و جنون شوق سیر گلشنم آمد فزون
بهر سیرگل سوی گلشن شدم مدتی در خاک غزنی آمدم
بعد سیر گلشن محمود راد بر زمین کابلم ره اوفتاد
کابل آن شهری که گردوخاک او بوده مردان جهان را آبرو
کابل آن شهری که خارش همچوتیغ پاره سازدقلب دشمن بیدریغ

امروز کابل مرکزافغانستان درحقیقت مرکزسوغواری قرارگرفته، عمارات، کوچه ها، فابریکه هاوکارته هاهمه به خرابه میدل گشته است. یکباردیگربه تاییدشعراستادخلیلی مرحوم میگویم که درکشورماتمزدهٔ مانوروز نیایدو...

«گوییدبه نوروز که امسال نیاید

درکشورخونین کفنان ره نگشاید»و...

درین وقتیکه وطن ماآماجگاه آشوبگران قرارگرفته

ومردم ما درزیرسم ستوران بیرحم وبی عاطفه باتلخی وعسرت حیات بسرمی برند خیلی مشکل است که ازآوان آرامش وطن وازجشن های نوروزی آن حکایت نمایم، زیرا جشنهای نوروزی وسرسال عموماً ازخوشی هاوآرامش مردم نمایندگی میکند، ولی چون جشن های نوروزی یکی ازعننات بسیارقدیمی ماست، لازم است نکات چندی را درین باب ارائه داریم .

جشن های نوروزی وسرسال درافغانستان بحدی قدیم وکهن است که نمیتوان بدان تخمین کرد. دریکی ازمیله های نوروزی پادشاه بلخ بامی به رعیت های خودگفت که بیاید همین دوره های که سپری مینماییم آنراثبت تاریخ نمایم. اعیان واشراف ووزرایه آن پیشنهاد لیبک گفته پلان طرح تقویم را چنین ساختندکه همهٔ مردمان جوان وتنومند به اطراف کوه ودشت میرویم و جرگه تشکیل میدهیم.(جرگه به معنی شکاردسته جمعی حیوانات) وهمهٔ حیوانات رابه سوی دریا درحرکت می آوریم. آن حیواناتی که بتوانند ازدریا عبورنمایند هریک ازآنها رابه فال یک«ماه»حساب می کنیم و چنانچه که همین پلان عملی گردید و از آن دریا فقط دوازده حیوان تیر شدند. چنانچه که تا هنوز آن ماه ها به نام های ترکی: قوی ائیل(سال گوسفند)، آت نیل(سال اسپ)، توشقان ائیل(سال خرگوش) وغیره استعمال می گردد. مردمان کهنسال وطن هنوزهم عمرهای اطفال خودرا از روی سال های ترکی مذکورتعین می نمایند. سالهای ترکی رابعداً به فارسی تبدیل وچنانکه گفته اند:

موش و بقر و پلنگ وخرگوش شمار

زین چهار چو بگذری نهنگ آید و مار

آنگه به اسپ وگوسفند است حساب

همدونه و مرغ وسگ وخوک آخر کار

در یکی از میله های نوروزی که با شأن و دبدبهٔ زیاد ترتیب یافته بود و درآن جشن پادشاه و درباریان همه شرکت داشتند، بزرگان واعیان واشراف ووزرا خواستندکه سرحد میان توران وایران تعیین گرددوچنانچه این کار را به انجام رسانیدند ودریای آمل یاچارجوی فعلیه راخط اندرمیان ترک وتاجیک کشیدند. (دنباله دارد)

مسجدالنبی (ص)

آنراتعین کرده، یاینکه جبرئیل سمت آنراشان داده و پیغمبر خودش میزان کرده است. درروایت آمده که به اشارت جبرئیل تمام کوهاسرفرود آوردند وراه بازشد چنانکه کعبه نمودارگردید وپیغمبرقبله را درست درمحاذات کعبه تعیین کرد. بهرجهت قبلهٔ این مسجد قبلهٔ قطع حقیقی است. دراوایل هجرت نماز بسوی بیت المقدس گزارده میشد وپس ازشانزده یاهفده ماه قبله بسوی کعبه تغییر یافت .

دربارهٔ اینکه چه کسی این منبر راساخته روایات مختلف است. گفته اند تمیم الداری آنراساخت ونیزگفته اندغلامی ازآن عباس این عمل رانجام داد. در یک حدیث صحیح این غلام رالازآن زنی ازانصاردانسته است. بهرحال منبر پیغمبر ازچوب طرفای غابه ساخته شد ونیزگفته اندکه نوع آن ازچوب اثل بودوسه پله داشت. پیغمبر درپلهٔ زیرین می نشست ودویای خودرابرپلهٔ میانگین میگذاشت، ابوبکر که به خلافت رسیدهمیشه درپلهٔ میانگین می نشست وعمر به همان پلهٔ فرودین قناعت کرده پای برزمین مینهاد. عثمان نیز دراول خلافت همین رویه راداشت، امابعدهاکم کم تاپلهٔ سوم بالارفت. چون نوبت به معاویه رسید خواست منبررا به شام برده، مسلمانان به ضجه وفریاد در آمدند وبادی سخت وزیدن گرفت خسوفی واقع شدکه ستارگان درروزنمودارگشتندوجهان درتاریکی فرورفت چنانکه مردم یکدیگررانمیدیدندودرراه باهم برخورد می کردند. معاویه ازقصدخودمنصرف شد وشش پلهٔ دیگرازطرف پایین برآن اضافه کردتا عددپله هابه نه رسید.(سفرنامهٔ ابن بطوطه)/

پروفسور دکتر عبدالواسع لطیفی صفحاتی از سیر زندگی در وصلت و در هجرت (۲۳)

فردای آنروز چندتن از همصنفی هایم که مقاله را خوانده بودند، بر متن پارچه ادبی تبصره می نکردند ولی جمله (به غرض تشویق) را چندین بار به رخم کشیدند، خودم نیز از ذکر این جمله در پهلو عنوان مقاله ام تکان خوردم، ولی از نویسنده کی دلسرد و روگردان نشده و تصمیم گرفتم تا مقالات آینده ام را با دقت و توجه بیشتر بنویسم و به مطالعاتم ادامه بدهم. در قدم اول اشعار و پارچه های ادبی نویسندگان فرانسوی را که در صنف یازدهم مکتب جزو پروگرام درسی ما بود بدقت خواندم و بخاطر سپردم و شعر معروف (دریاچه) لامارتین را سر تا پا از یاد کردم که تا همین امروز در حافظه ام باقیست. همچنان چندین اثر شعرا و نویسندگان دری را با دیده دل خواندم و کتاب (نغمات شاعرانه) شجاع الدین شفا را که ترجمه دلپذیر از اشعار رنگین لامارتین بود مطالعه کرده به جملات زیبای فارسی آن بیشتر آشنا شدم. در صنف دوازدهم مکتب استقلال معلومات و آشنایی ام به لسان فرانسوی و ادبیات فرانسه افزونی یافت و سبک های کلاسیک و رومانیک و درامه های (مولیر) و (راسین) و (کورنای) را که بعضی از آنها جزو پروگرام درسی ما نیز بود با دقت و علاقه خاص مطالعه کردم، آثاریکه از غم و اندوه و محرومیت ها و مشقات و مبارزات بشری حکایت میکرد، زیاد تر از همه مرا بخود مجذوب و متمایل میساخت و عواطف و احساساتم را بر می انگیزت. در همین حال و احوال دیوان اشعار (ژرمن بومانت) شاعر معاصر فرانسه بدستم رسید و پارچه شعر او را که برای (گلهای بهاری و برگهای خزان) سروده شده بود، با شیوه آزاد چنین ترجمه کردم:

ای گلهای زیبا و خیا لپرووری که رنگ بوی تان هنگام غروب هنوز در آسمانهای آرام و نیلگون پخش و منعکس میگردد، شما وقتی پژمرده شوید، نشانه ای از حسرت و مهجوری قلب افسرده و آخرین روزهای بهار و فرا رسیدن خزان هستید. ولی هنوز گلبرگهای غنچه های خیال انگیز شما زینت کانون آرزوهای منست... جلوه زیبا و ملکوتی شما قلب و روح مرا در تیش و هیجان نگه میدارد. ای گلهای محبت و وفا و امید، در آن ایامی که زمستان چیره میگردد و تندباد دست به یغما زده طبیعت را در سردی و تاریکی فرو میبرد، در آن ساعتیکه آفتاب بی فروغ در پس پرده افق ناپدید گردیده، شما گاه سنگین پرده غربت و اندوه گینش رادر همه جا گسترش میدهد، بازم شما هستی که با دستان مرموز و پر عاطفه و جلوه رنگین و روح خود دل و جان مرا نوازش میدهد... آنگاه ظلمت و وحشت و یأس از افق آرزوهایم دور میشود و صحرای ایام باردیگر با شما گلدسته هایی زیبا و روحپرور، مفروش و رنگین میگردد.

بهر حال، به تعقیب این نوشته ها و ترجمه های گوناگون، اولین رومان را از آثار یک نویسنده فرانسوی زیر عنوان (پیروزی عشق) با زحمت و کوشش زیاد ترجمه کردم و دریاورقی روزنامه اصلاح که مرحوم محمد قدیر تره کی مدیر آن بود برای چند روز مسلسل به چاپ رسید. پول حق الزحمه که از نشر کامل آن بدست آوردم زیاد تر از آن بود که من و مادرم بصرانه انتظار آنرا داشتیم. به اینصورت برای اولین بار از طریق ترجمه و نشر مضامینم، در پهلو تحصیل و شاگردی مکتب و فاکولته، صاحب معاشی نیز شدم که مایه دلگرمی و خوشی همه فامیل گردید. (دنباله دارد)

دنباله از صفحه ۸ **شیخ المشایخ ...**

و توسط آخندزاده صاحب هده به مأذونش حمیدالله جان صافی مشهور به آخندزاده صاحب تگا و (پدر میاگل جان آغا) محول شده همچنان جناب سید حسن آغا (نقیب صاحب) این مسلک شریف را از عراق در عهد امیر شهید به افغانستان آورد، جسته جسته طریقه عالیة قادریه عام شده ارادتمندان زیادی در گوشه و کنار مملکت پیدا کرد که اکنون از جناب سیادت پناه سید حمیدالله آغا خلیفه بابا صاحب حصارک لوگر (مأذون نقیب صاحب) میتوان نام برد.

شده بود. باید گفت که من به طور مثال و اجمال از چند شخصیت گرامی یاد نمودم، در حالیکه لست طویل است. که نام های شریف شان زیاد است به طور مثال در جشنواره اول هنر و فرهنگ محترم ذکیره جان کهزاد به حیث نطق ممتاز، بعدا در جشنواره دوم هنر و فرهنگ اوشان و همین قسم یک تعداد دیگر از بخش نطقان به حیث فرهنگی شایسته، و به همین ترتیب در جشنواره سوم، به صفت سخنوران برانزده و خنیاگران ارزنده و بایسته انتخاب شدند و در این جشنواره هنر و فرهنگ به حیث گوینده برتر انتخاب گردیدند. هکذا در این جشنواره فعالین اجتماعی شایسته و ورزیده هم داریم که در بخشهای مختلف و در چند نسل یا (جنریشن) فعال اند که از او شان نیز زیاد آوری (صفحه ششم)



از راست: بانو صابره سادات، دکتر رایان، کریم نوری و خانم ناهید آریا کسانی شان که الحمدلله حیات دارند خداوند ج عمر طولانی و سلامتی همیشگی نصیب شان داشته باشد، و کسانی شان که به رحمت حق پیوسته اند خداوند ج اوشان را مغفرت نماید و جنت فردوس را برای شان ارزانی فرماید و سیدگلی هم برای همه همکارانی ارزشمندی که با ما نیستند، یاد شان و خاطره های نیک، خلوص نیت و یکرنگی و پاسداشت رفاقت شان همواره با ماست بلی سیدگلی به رسم فاتحه و دعا های به عنوان فاتحه و نذرانه و ختمانه، تقدیم شان باد.

انسان بودن و انسان ماندن زیاد سخت نیست کافیست که قول و قرار و ظاهر و باطن یکسان باشد. انسان ها به میزان هويت و تربیت خانواده گی شان به دیگران احترام می نمایند، و به میزان حقارت شان به دیگران توهین می نمایند، و به پیمانۀ تعهد و پیمان شان عشق می ورزند، و به اندازه کمبود و ضعف شان آزار می دهند و دروغ می بافند. ذات واقعی انسان نما ها و بی شعوران را زمانی درک می کنی که برای آنان منفعتی از جانب مقابل نباشد از آدم نما های بد ذات هرگز توقع تغییر نداشته باشید زیرا که مار پوست اش را تغییر می دهد نه ذات اش را. ولی سیاس خداوند قادر و توانا را که اکثریت قاطع از دست آورد های علمی و کوشش های هنری و فرهنگی و از تدویر جشنواره بزرگ هنر و فرهنگ قدردانی و سپاسگزاری نمودند و می نمایند. و اظهار امتنان از اعضای صادق تیم تدویر جشنواره هنر و فرهنگ که مطابق اجندا و هدایت رهبری جشنواره و اتحادیه، و مسؤولیت های وجدانی و ایمانی خود را انجام دادند از جمله معاون جشنواره هنر و فرهنگ آقای سهیل صفدری، محترم هنر سالار ذبیح الله امانیار مسؤول بخش ارتباطات جشنواره و اتحادیه هنرمندان، محترم پوپل کابلزاد مسؤول تبلیغات جشنواره، محترم طارق مهداوی مسؤول بخش تفاهم با دیگر نهاد ها، خانم صمیم و پسر شان در بخش انسجام. محترمه دوشیزه ثریا جان احراری دستیار اتحادیه و جشنواره، محترمه صبرینا جان سادات و سرویه جان عمر همکاران گرامی بخش دیزاین و دیکور. و در بخش گل ها محترمه نصیره جان همکاری نموده بودند. باید گفت که هر هموطن عزیزی که کمکهای مالی نمودند و یاهم معنوی و با صفای قلبی و مملو از راستی و درستی، کار و تلاش نمودند، از یکا یک شان اظهار تشکر می نمایم، در طول چهار جشنواره های بزرگ هنر و فرهنگ به این موضوع بیشتر پی بردیم که: جهد هرگز نمی شود پایمال - ریشه ها از دویدن است نهال/ در این جشنواره با وجودیکه در اطلاعیه که از طرف اتحادیه هنرمندان افغانستان قبل از تدویر جشنواره صادر شده بود به اکثر نام های هنرمندان ارجمند و فرهنگیان عزیز اشاره شده و من آن اطلاعیه را نیز در کتاب جدیدم هنر و فرهنگ در گذرگاه زمان که تازه در هزار جلد در افغانستان چاپ و نشر و تکثیر گردیده، درج نموده ام، در این کتاب تازه ام درباره ابعاد گونه گون هنر و اینکه هنرمند کیست و فرهنگ چیست و فرهنگی کی ها را خطاب نمود تذکرات ارائه گردیده، باید گفت برداشت بعضی ها روی این نکته استوار است که هنرمند باید خواننده باشد، من در این کتاب تذکار دادیم که وجهه هنرمندی در جلترنگ بازی و دهل زنی و عربانی و بیخودی و نضوار پکی نیست بل در شعر زیبا در نثر نغز، در نمایش گردانی و نمایش نامه نویسی و در پیام و مصاحبه و مکالمه و مصافحه و منازعه است به همین ملحوظ در این جشنواره بزرگ بخش های گوناگون در کته گوری های مختلف شامل تجلیل شده گان قرار دارند. شاعران و کمپوزیتوران گرامی، کامره من ها که خود بخش فوتو ژورنالیزم را باز گو می کند، کته گوری برای هنرمندان گرامی. در یک بخش هنر سالاران، و بخش دیگر بخش هنرمندان شایسته و برانزده، و بخش بعدی برای هنر جو ها و هنرمندان بنام بخش چیره دست ها و با استعداد ها همین طور از نوازندگان که بخش پنجه طلائی و ممتاز است و بخش دیگر مستعد و ورزیده. همین طور نطقان برتر، مثلا در جشنواره اول هنر و فرهنگ محترمه شفیه حبیبی، محترمه خانم ذکیره کهزاد محترمه سهیلا اصغری وردک محترمان کریم روهینا، سلام جلالی، نبی پاکطین ثریا خادم و بعضی های دیگر یاد آوری و قدردانی (دنباله در ستون سوم)

مشتاق احمد کریم نوری پاسداشت زبانها. حرمت فرهنگها...

چهارمین جشنواره بزرگ هنر و فرهنگ طی محفل باشکوه در شمال کالیفورنیا در بنکویت هال زیبای کنیون وی (یو canyon view) توسط اتحادیه سراسری هنرمندان افغانستان برگزار شد. از محترمه خانم صابره جان سادات و دختران نازنین شان و پرسونل فنی شان که با حس وطن دوستی و دین فرهنگ پروری و رسالت انسانی و میهنی مهربانانه شان همه امکانات یک محفل در خورتجمید و سزاوار تعریف رادر بنکویت هال شان مهیا نموده بودند و همین طور از همکاران صادق و حاذق هم تیمی هایم برای تدویر این جشنواره بزرگ که با ظاهر و باطن یکسان، از همکاری های مخلصانه و واقعا دوستانه مضایقه نکردند یاد می نمایم و در قلب من و دکتر صاحب شهرانی نام های شریف شان درج است.

در این جشنواره بزرگ که قدردانی و یاد آوری از بخش های گوناگون فرهنگ و هنر رادر بر گرفته بود و جمعی غفیری از هنرمندان گرانمایه و فرهنگیان پرمایه و علاقمندان فرهنگ پرغانی ما با خلوص نیت و منتهای عشق و عطش هنر پروری و فرهنگ دوستی به کوری چشمان فرهنگ ستیزان و بی شعوران و حقه بازان دروغگو و دم دمی مزاج و به روشنی صفای دوستی و خلوص نیت همگانی و مکتوبات قلبی عمومی، اشتراک نموده بودند.

محفل بعد از نماز شام که به امامت دکتر برکت الله دانشور و قامت گفتن دکتر شعب مجددی انجام شد بعدا جشنواره با تلاوت قرآن عظیم شان توسط استاد حضرت شاه آقا مجددی آغاز گردید و با سخنرانی کریم مشتاق احمد نوری ریس جشنواره هنر و فرهنگ افتتاح گردید. بخش اول محفل را خانم صمیم گرداندگی نمود. در این جشنواره که به سعی و کوشش شورای عالی اتحادیه هنرمندان افغانستان براه افتاده بود بورد عالی اتحادیه هنرمندان با منظوری جناب دکتر عنایت الله شهرانی مؤسس و اولین ریس عمومی انتخابی اتحادیه، معاون عمومی اتحادیه کریم نوری را با اتفاق آرا به حیث ریس جشنواره چهارم هنر و فرهنگ انتخاب نمودند. اینکه گفته می شود جشنواره چهارم، لازم است کمی به عقب برگشت و موضوع را به طور فشرده از جشنواره اول هنر و فرهنگ یاد نمود که در ماه مارچ سال ۱۹۹۷ میلادی با طرح و ابتکار جریده وزین کاروان و بورد دایمی نویسندگان و هیات تحریر آن تصویب گردید. و ریس جشنواره انتخاب گردید و بعدا همکاران گرامی و دستیاران صادق که توسط مسؤول جشنواره کریم نوری انتخاب شد با تیم شان برگزاری جشنواره اول، در شهر نیویارک در حالیکه بسا از هنرمندان برانزده و فرهنگیان ارزنده و شایسته حضور یافته بودند، انجام گردید. جشنواره دوم هنر و فرهنگ در هشت سپتمبر سال ۲۰۰۱ میلادی توسط بنیاد روز نالستان افغانستان، براه افتاد که بازم کریم مشتاق نوری مسؤول جشنواره دوم هم از طرف همکاران گرامی تعیین گردید که جشنواره موفق دیگری بود و چند روز بعد آن واقعه ۹/۱۱ در نیویارک بوقوع پیوست که بسا از هنرمندان عزیز و فرهنگیان گرامی که برای جشنواره از جا های دور تشریف آورده بودند، چند روز پرواز های شان به تعویق افتاده بود. و مهمان من بودند که توضیحات آنرا در کتاب دیگرم که زیر کار است بنام (پنج شهر هنر با حنجره طلائی ها و پنجه طلائی ها) تذکر داده شده است. و جشنواره سوم در ماه اگست سال ۲۰۰۴ میلادی نظر به خواهاشات هموطنان عزیز مقیم اروپا، که در یکی از کشور های آن قاره باشد. از طرف نهاد روزنامه نگاران آزاد افغانستان و به همکاری کانون فرهنگ افغان ها در اتریش برگزار گردید که شب بیاد ماندنی رقم خورد و هنرمندان گرامی و فرهنگیان ارزشمند اشتراک نموده بودند، از هنرمندان شایسته که اشتراک نموده بودند در آن جشنواره می توان از زنده یاد هنر سالار ظاهر هویدا و سلطان غزل رحیم مهریار و مشعل ترنم خانم نوریه جان پرستو، خانم زهره جو یا، محترم داود سرخوش، محترم زبیر بختیار و نوازندگان ورزیده و ارزنده اشتراک نموده بودند و از همکاری صمیمانه آقای میر و زلمی جان و خانم بکناش، و همه همکاران براه افتاده بود، از امریکا جنابان دکتر عبدالواسع لطیفی استاد کهگدای، استاد احمد راتب و حمید جان نصرتی، و از جرمنی مرحومین ظاهر هویدا رحیم مهریار مرحومین روان شاد دکتر حبیب و استاد پناه نیز اشتراک نموده بودند.

البته در جریان یاد آوری نام ها، اگر اسم شریف کسی یادم رفته باشد و در این نوشته تذکار نیافته باشد من حیث مسؤول جشنواره ها بوزش می خواهم. امروز روز جمعه است که این مقاله را تکمیل می نمایم می خواهم با دسته گلی از همه کسانی که در طول نیم قرن همکاران ارزشمند مطبوعاتی ما بودند و در این دو و نیم دهه در چهار جشنواره بزرگ فرهنگ و هنر، یار و یاور و همکاران شایسته و تقویت کننده گان بایسته بوده اند.

نصیراحمد رازی

سدنی، استرالیا

برگی از تاریخ کهن

تاریخچهٔ بنای مسجد پیغمبر:

رسول اکرم(ص) درروز دوشنبه سیزدهم شهر ربیع الاول به شهرمدینه درآمد ونخست برقبیلهٔ بنی عمرو بن عوف واردشد و به اختلاف روایات مدت ۲۲ یا ۱۴ یا ۴شب درآنجاماند. سپس درداخل شهر، درخانهٔ ابویوب انصاری که ازقبیلهٔ بنی النجاربود منزل گزید وهفت ماه آنجا بود تانبای مسجد وخانه ها پایان یافت. محل مسجد مریدسهل و سهیل پسران رافع بن ابی عمر بن عاند بن ثعلبه بن غانم بن مالک بن النجار بود که یتیم بودند ودرکفالت اسعد بن زراره بسر می بردند. بعضی ازمورخین هم گفته اندکه این دوپسر تحت کفالت ابویوب بوده اند. دربارهٔ نحوهٔ تخصیص محل مزبورهم اختلاف است. بعضی گفته اندکه پیغمبرآن محل راخریداری کرد وبرخی دیگرگفته اندکه آن دوپسرخودشان محل رابه پیغمبربخشیدند ونیزگفته اندکه ابویوب رضایت آنانن رادراین امر حاصل کرد. بهرحال بنای مسجد آغازشد .

پیغمبر(ص) همراه باصحابه درساختن آن کارمیکردند، دیوارمسجدبه پایان سید ولی درآغازکار، سقف وستون نداشت. محوطهٔ مسجد چهارگوش وطول وعرض آن هرکدام صد ذراع بودوبعضی گفته اندکه عرض آن قدری کمتر بود. ارتفاع دیواربه اندازهٔ قامت آدمی بود .

بعد هاکه حرارت هوا شدت کرد، اصحاب موضوع مسقف ساختن مسجد را با آن حضرت در میان نهادند. پس تیرک هایی ازننهٔ درخت خرما نصب کردند و سقف رابا شاخه های نخل پوشاندند، ولی این سقف هم درمواقع باران چکه می کرد، لذا پیشنهاد سقفی گلین مطرح شد. حضرت نپذیرفتند و چنین گفتند: چارطاقی چون چار طاق موسی یا سایبانی چون سایبان او باید، بلکه کاراز آن سهل تر است. گفتند سایبان موسی چگونه بود؟ فرمود: چنان بود که هرگاه می خواست از جای برخیزد سرش به سقف می خورد.

برای این مسجد سه درمعین کرده بودندوآنگاه که حکم تغییرقبله نازل شد، در جنوبی رامسدوساختند. بنای مسجددرطول زندگی پیغمبر وابوبکرهمین حال باقی بود وچون روزگارعمر فرارسید برمساحت آن بیفزود وگفت اگراز رسول خدا نشنیده بودم که می فرمود مسجد راباید توسعه داد این کاررانی کردم . عمر تیرک های مسجد را فرودآوردویحای آن ستون هایی از خشت کار گذاشت وپایه ها را تا بلندی یک قامت ازشنگ کرد وعدد درهارابه شش رسانیدکه درهرجهت بجزطرف قبله دو در بود و یکی از در ها برای آمد و شد زنان اختصاص داد و خود تا زنده بود ازآن در عبور نکرد. عمر می گفت اگر این مسجد را تا جیانه (گورستان، دشت، صحرا ، موضعی است درشامی مدینه نزدیک زباب- دهخدا) نیز توسعه دهیم همان مسجد پیغمبر خواهد بود.

عمرمیخواست موضعی راکه ازآن عباس عموی پیغمبربود ، در محوطهٔ مسجد داخل کند، عباس ممانعت نمود. درملک عباس ناودانی بودکه آب آن در مسجد فرو میریخت، عمرآن ناودان را به عنوان اینکه مایهٔ آزارمردم است از جای برکند، عباس به این کار اعتراض کرد. ابی بن کعب رابه حکمیت برگزیدند، ابی آنان رایک ساعت دم درخانهٔ خود معطل کردوآنگاه که اجازهٔ ورود دادگفت: کنیزکم داشت سرم رامی شست، عمرخواست آغازسخن کند، ابی گفت برای احترام پیغمبربگذارنخست ابوالفضل(عباس) سخن پردازد.

عباس گفت این حدود رایپغمبر برای من معین کرد ومن ناودان را که کارمیگذاشتم پایم برشانهٔ پیغمبربوداینک عمرآن ناودان رازز جای برکنده وملک مرامیخواهدجزومحوطهٔ مسجددرآورد. اُبی گفت من خوددراین موضوع دانشی دارم، ازپیغمبرشنیدم که وقتی داود (ع) خواست بیت المقدس رابناکند، درآنجاخانهٔ بودازآندو پسرتیمم. داودخواست آن خانه رابخرد. یتیم هانخست راضی نشدند ولی بعد رضایت دادندوملک خودرابه داود فروختند. بعدهاوقتی که آن دویتیم به سن رشد رسیدند به این دستاویزکه مغبون شده اند معامله ای راکه سابقاًکرده بودند مردوددانستند. داود ملک را دوباره ازآن خریداری کرد لکن آنان باز دبه درآوردند ومعامله راردکردند. این قیمت زمین به نظرداود خیلی گران آمد. ازجانب خدا وحی رسیدکه: «ای داود اگراز مال خویش میدهی خوددانی، اما اگرازمال مامیدهی آنقدر بده تا راضی شوند زیرا خانهٔ من هیچ احتیاجی به مظلمه ندارواینک من توفیق بنای این خانه را ازتو سلب کردم.»داود دعاکردکه خداوندا باری توفیق این کار رانصیب سلیمان کن، واین دعای و به درجهٔ استجابت رسید.

عمرگفت آیاگواهی هم داری که رسول خدااین سخن رافرموده باشد؟ وی جمعی ازانصار رابه گواهی خواند. عمرگفت اگرگواهی هم نداشتی بدان عمل میکردم، میخواستم که این حدیث ثابت شود. پس روبه عباس کردوگفت بخدا سوگند نمیگذارمناودان راسرجای خودنصب کنی مگراینکه پای بردوش من نهی. عباس ناودان رانصب کردوآنگاه گفت: حال که حقم راگرفتم، اینک درراه خداازآن صرفنظرمیکنم، وازآن تاریخ قسمت مزبور وارد محوطهٔ مسجد شد. دردورهٔ عثمان بازهم برمساحت مسجد افزوده شد.

عثمان درتعمیرمسجدجدّی وافرمینمودوحی خوددرعداد کارگر هاکار میکرد و تمام روز را در سر بنا میگذرانند. دراین دوره مسجد راسفیدکاری کردند وسنگهای منقوش درعمارت آن بکاربردند ویجز ازطرف شرقی، ازدیگرجهات آنراتوسعه دادند وستونهای سنگی درآن کارگذاشته باتیرآهن و ارزیز (فلزی نرم ونقره یی رنگ وقابل تورق، ازآن برای سفیدکردن ظروف مسی استفاده میکنند- دهخدا و معین)استوارساختند وسقف آنراباجوب ساج پوشانیده محرابی هم برای مسجد ترتیب دادند. لیکن برخی گفته اند اولین محراب را دراسلام مروان بناکرد وبرخی دیگراین ابتکارابه عمر بن عبدالعزیز نسبت داده اندکه درزمان خلافت ولید دست به بنای محراب زده است.

درزمان ولیدبن عبدالملک نیزمقداری بروسعت مسجد اضافه شد. انجام این عمل برعهدهٔ عمربن عبدالعزیز محول گشته بودکه درتوسعه وتحکیم بنا و زیبایی آن کوشید ودرساختمان آن رخام و ساجهای مذهب بکاربرد. ولیدبه پادشاه روم پیغام دادکه :منی میخواهم مسجدپیغمبرخودمان راتعمیرکنم وتو مرا دراین کار یاری کن. پادشاه روم گروهی کارگرباهشتادهزارمتقال طلا برای این منظوره مدینه فرستاد. بدستور ولید حجرات زنان پیغمبر رانیزدر محوطهٔ مسجد داخل کردند. عمربن عبدالعزیز خانه هایی راکه درسه جهت مسجد واقع بود خریداری کرد، اما عبیدالله پسرعبدالله بن عمرازفروش سهم خود ازخانهٔ حفصه(دخترعمر) که درطرف جنوبی مسجدبود امتناع نمود. سخن به درازا انجامید وبلاخره عمر به این شرط خانه راخرید که آنچه باقی مانده از آن مالکین باشدو ازآنجا راهی بسوی مسجدداشته باشند وآن راکه امروزهست همان است.

عمردرچهارگوشهٔ مسجدچهارمناره بناکرد، یکی ازاین مناره ها مشرف برخانهٔ مروان بود، سلیمان بن عبدالملک درسفرحج درین خانه منزل کردوچون مؤذن ازبالای مناره داخل آن خانه رامیدید، سلیمان امرکردکه مناره راخراب کنند.عمرمحرابی نیزازبرای مسجد بناکردوگفته میشودکه این نخستین بنای محراب دراسلام بوده است.

درزمان مهدی پسر ابوجعفر منصور نیزبرمساحت مسجد اضافه شد، این نقشه را منصور طرح کرده بود ولی موفق نشد. حسن بن زید نامه ای به منصورنوشت واو راتشویق کردکه ازطرف مشرق برمساحت مسجد مقداری بیفزاید و توضیح دادکه دراین صورت روضهٔ مقدسه دروسط مسجدواقع خواهدشد. منصور اورامتهم ساخت که باین عنوان میخواهدنقشهٔ تخریب خانهٔ عثمان را عملی کند ودرپاسخ نوشت که: من نیت ترافهمیدم، ازخانهٔ عثمان دست بردار!

به فرمان منصوردرصحن مسجد سایبانی ایجادشدکه روزهاازآن استفاده می کردند. سایبان بدین ترتیب بودکه بین تیرکها طناب کشده روی آنراپردی می انداختندتانمازگزاران ازشر گرما درامان باشند.

طول مسجد مطابق بنای ولید دویست ذراع بود ودرزمان مهدی به سه صد ذراع رسید ومقصورهٔ مسجدک تاآنگام دو ذراع بالاترازسطح زمین بود پایین آورده شدوباکف مسجد برابر گردید وبه فرمان ولید نام اورادرچندجای مسجد نوشتند.

درزمان الملك المنصور قلاوون درنزدیکی باب السلام وضوخانه ای بناکردند تصدی ساختمان آن بامیرعلاءالدین معروف به اقمربود. این وضوخانه محل وسیعی بودکه دراطراف آن اطاقهایی قرارداداشت. قلاوون آب روانی هم به آنجا آوردوتصمیم داشت نظیراین بنارا درمکه نیزانجام دهد لیکن توفیق نیافت وپس از پسرش الملك الناصر دربین صفا ومروه چنین بنایی ساخت و شرح آنرابجای خودخواهیم آورد.

قبلهٔ مسجدپیغمبر قبلهٔ قطعی است، چه شخص پیغمبرآنرا درست کرده ونیز گفته اندجبرئیل آنراتعین کرده، یاباینکه جبرئیل سمت آنرا نشان داده و پیغمبرخودش میزان کرده است. درروایت آمده که به اشارت جبرئیل تمام کوهاسرفرود آوردند وراه بازشد چنانکه کعبه نمودارگردید وپیغمبرقبله را درست درمحاذات کعبه تعیین کرد. بهرجهت قبلهٔ این مسجد قبلهٔ قطع حقیقی است. دراویل هجرت نماز بسوی بیت المقدس گزارده میشد وپس ازشانزده یاهفده ماه قبله بسوی کعبه تغییر یافت .

طول مسجد مطابق بنای ولید دویست ذراع بود ودرزمان مهدی به سه صد ذراع رسید ومقصورهٔ مسجدک تاآنگام دو ذراع بالا تر ازسطح زمین بود پایین آورده شدوباکف مسجد برابر گردید و به فرمان ولید نام اورادرچندجای مسجد نوشتند. درزمان الملك المنصور قلاوون درنزدیکی باب السلام وضوخانه ای بناکردند تصدی ساختمان آن بامیرعلاءالدین معروف به اقمربود. این وضوخانه محل وسیعی بودکه دراطراف آن اطاقهایی قرارداداشت. قلاوون آب روانی هم به آنجا آوردوتصمیم داشت نظیراین بنارا درمکه نیزانجام دهد لیکن توفیق نیافت وپس از پسرش الملك الناصر دربین صفا ومروه چنین بنایی ساخت و شرح آنرابجای خودخواهیم آورد.

قبلهٔ مسجدپیغمبر قبلهٔ قطعی است، چه شخص پیغمبرآنرا درست کرده ونیز گفته اندجبرئیل(دنباله درصفحهٔ سوم)

داکترعنایت الله شهرانی

بلومنگتن، اندیانا

نظرگذرا برتاریخچهٔ بیدل شناسی در افغانستان

مقام شاعران فارسی درشرق، به جهت تنویرافکارجوامع مرتبت بلنددارد. حضرات لسان الغیب حافظ، خداوندگار بلخ مولینا، امیرخسروبلخی، ناصر خسروبلخی، نظامی گنجوی، خاقانی، فردوسی توسی، مولاناجامی، هلالی جغتایی، افصح المتکلمین سعدی، امیرعلیشیر نوایی، رودکی سمرقندی، لطفی هروی، انوری ابیوردی، پروین اعتصامی، حسین شهریار، استادخلیل الله خلیلی وبزرگان دیگر ازنامداران جهان ادب میباشند. حضرات ابوالمعانی بیدل، صائب تبریز، کلیم کاشسانی وچندی ازنوابع دیگر، درشعرفارسی به سبک وروش خاص خود، برازندگی هایی دارندکه فارسی دانان جهان بنام نامی شان افتخار ومباهات دارند.

نویسندهٔ این سطور، تازمان صنف دوم دانشگاهی باچهارشاعربلند آوازهٔ جهان شرق، درکنارشعرای عصرحاضرآشناشده بودم، که عبارت اندازلسان الغیب خواجه شمس الدین محمدشیرازی، خداوندگار بلخ مولاناجلال الدین محمد بلخی ثم رومی، شیخ سعدی و میرزاعبدالقادربیدل دهلوی، وباهریک داستانشا دارم که لازم به یادآوری است .

خواجه حافظ : دربدخشان افغانستان که یک جامعهٔ فرهنگی بشمارمیآید، دو شاعرمتصوف حافظ وبیدل شهرت داشتندوتاکنون دارند. شهرت حافظ به وقت حیاتش که هنوزمطابع ونشرات صوتی وجوئنداشت، درگوشه های دور شرق میرسید،چنانچه امیرتیمور یامیراتورتوجهانکشا بعدازبنکه دارالعلم شیراز را فتح کرد، به سراغ حضرت حافظ برآمد، چونکه درسمرقندبارها نامش رادر درسخانه های آنجا شنیده بود.

حافظ دوستی وحافظ شناسی ازدورهٔ حیات آن حضرت تاکنون درمیان عوام و خواص احساس ودیده میشود. نگارنده ازآوان طفولیت که حتی به مکتب پا ننهاده بودم تاایام حاضره باحافظ سروکارداشته وغزلهای نغز وشیرین وقدسی اورا درحافظه دارم. ناگفته نماندکه دیوان حافظ دراکثرخانه های مردم بدخشان، باسواد ویسواد پیدامیشود. یک جلدچاپ سنگی دیوان حافظ که در فامیل مان ازآن استفاده میشد، شکل ورنگ آن تاحال که بیش از۷۵سال می گذرد، بیادم مانده است .

هنوزآواز مادرپیری ازهمسایه های مان بگوشم میآیدکه بایک حال پریشان با موهای سفید وژولیده بخانهٔ مآآمد وگریان ونلان به پدرم گفت که پسرم به عسکری وسربازی رفته بود وموعدهٔ آن تیرشده وهنوزنیامده است. مردم می گویندکه شایددرکدام جنگ وفات یافته باشد. مکرر اظهارمیکردکه واه از برای خدا تسلی خاطربدهید، آیامکان داردکه درکتاب حافظ فال اورابینید؟

پدرم که آخونه صاحبش میگفتند، فوراًکتاب حافظ رادرمقابل چشمان ما از تاقچهٔ اتاق برداشت ودربالای سرش گذاشته بازکرد، وجون ورق وصفحه باز شده را به مقابل چشمانش گرفت، باصدای بلندغزل امیدبخشی رابخوانش گرفت که میگفت: « یوسف گمگشته بازآید به کنعان غم مخور »ویک هفته بعدعسکرگمشده به قشلاق آمدوسالهای زیادی درقیدحیات بود. اتفاقاً در امریکا بودم که یک جلدکتاب رابعنوان «فال حافظ » بدست آوردم.

*کتاب «مولینا و پدرش : »*منظور ازیادآوری های بزرگان ادب وتصوف آنست که هرکدام آنهاخادم های بزرگ فرهنگ بشرمحسوب میشوند. در صنف اول فاکولتهٔ تعلیم وتربیه بودم که کتاب مولینا وپدرش، تالیفی یکی از خانم هایی که ازخانواده های برسراقتدار بودونامش فراموشم شده، بدستم رسید. آن کتاب راچنان خواندم که نکته نکته اش را یادکردم وغرق درافکار واندیشه های سلطان العلما بهاءالدین ولد وفرزندش جلال الدین محمدبلخی شدم، وسوابق حیاتی، هجرت وبلاخره اندیشه های عرفانی شان مرا وافکار مرا ازحالت عادی به شکل دیگرگردانید. شبی که کتاب راختم کردم، درخواب دیدم که نعوذبالله خدا شده ام وچرخ گردون رابدست دارم وحیوانات و جمادات رابه گفتارآوردم، گویا دانستم که خام هشتم وزهرهٔ هضم مقام معنوی مولینا راندارم . ازآن به بعد تاسالهای زیاد ازمثنوی خوانی پرهیز می کردم .

*گلستان سعدی :*درصنف اول دانشگاه درمضمون فارسی، کتاب گلستان سعدی رامیخواندیم. عبدالعظیم گرگانی درکتاب مذکور، مقدمهٔ رادرخصوص حیات وممات حضرت سعدی درصدصفحه نوشته بودآن صدصفحه قیامت می کرد، برای من به حدی جالب ولذت بخش بودکه آن صدصفحه راخط به خط نقطه به نقطه حفظ کردم، تمام اشعارآنرا درمیان دوستان ازیادمیخواندم. وقتی که استادفاضل، معلم مضمون ازموضوع واقف گردید، مراازروی تشویق سعدی شناس معرفی کرد، و سعدی سومین شخصیت بزرگ ادبی بودکه به کیفیت اعجازی اشعارشان آشنایی پیدا کرده بودم .

واما حضرت بیدل :

فطرت بیدل همان آئینهٔ معجزنماست

هرسخن کزخامه اش می جوشد الهام است وبس

دراین باره در شمارهٔ آینده عرایضی خواهم داشت . /

سر نوشت ابراهیم نبی (ع)

سرانجام به سرزمین کنعان که وادیهای سرسبز و کشتزار های خوش و خرم داشت رسید.کنعانیان ورودابراهیم نبی ع راخیر مقدم گفتندواز او وهمراهانش بخوشی استقبال کردند. ابراهیم ع درکنعان درناحیهٔ که بیت المقدس کنونی است مسکن گزین شد و آن محل در آنزمان به شهرشخیم Shechemمعروف بود که آب وهوای گوارای مدیترانه یی داشت. ابراهیم در آنجا بنایی اعمار کرد و مردم رابه یکتاپرستی وعبادت خداوند(ج) دعوت نمود. اودر کنعان آرام ننشست، همواره از شهری به شهری وازمحله یی به محلهٔ دیگردرفت و آمد بود ومردم رابه یکتاپرستی دعوت میکردودر اغلب شهرهای کنعان چون بیت اللحم، میسر، هیران وسرزمین نجب آنزمان سفر کرد.

ابراهیم نبی ع که به کهنسالی رسیده بود ودرمآوایش کسی به دین اونگرآید بجز ازبرادرزاده اش لوط و ساره همسرش،درکنعان رحمت ومرحمت فراوان خداوند رانصیب شد. مردم کنعان اورا واهل بیستش را اعزاز واحترام کردند و پروردگار عالم ذکر او را در سراسرعالم درهرمکان وهرزمانی جاویدساخت و امامت همه رابه او بخشید و سلسلهٔ نبوت وپیامبری را درخانوادهٔ او جاودانی گردانید وهمه پیامبران ورسولانی را که بعداز اومبعوث شده اند باو وصل کرد. سالیان درازی درکنعان ماند تا اینکه امرخداوندشد تا پیام حق و یکتا پرستی رابه ملت‌های دیگر برساند.

ابراهیم ع برادرزاده اش لوط ع رامامورساخت تابرای ترویج امرالهی و گسترش آئین یکتاپرستی به سمت جنوب سفرنماید. لوط درمسیرراه مردم را به دین حق دعوت میکرد وازبعثت ابراهیم خلیل ع آنهارا آگاه میکرد وآئین ابراهیمی راترویج مینمود که سرانجام به شهر سیدم Sid'dimکه در وادیهای بحراحمربود رسید. لوط ع برای سالیانی در آنجا رابه یکتاپرستی دعوت کرد ولی هیچکس دعوت اورا نپذیرفت واهل آن شهر به شمول قوم لوط همه بد کاره بودند .

ابراهیم ع بدستورخداوند(ج) باهمسرش ساره ازکنعان بطرف جنوب حرکت کرد. تنها اوبود وهمسرش و خدایش، و مسافرت بسوی سرزمینهای اجنبی وعدو، کهولت وسالخوردگی برایش مشتقتبار بود، چون پیامی راباخودداشت که برای ساکنین آن سرزمیننهانه تنهانامأنوس بود بلکه باعقیده وآئین شان نیز درتناقض بود. شواهدی که مربوط تورات وانجیل شمرده میشوند میگویند که در آن سفر ابراهیم ع درسالهای هشتاد زندگیش بود وساره هفتادساله شده بود عقیم و نازا . کهولت ومسافرتهاى طولانی ومشتتبار هم توان جسمی ابراهیم راوهم توان جسمی ساره را کاهش داده بود. در آن سفر درجاییکه ابراهیم ع میرسید به ارشاد آئین حق میبرداخت ومردم رااز پرستش خدایان ناحق مانع میشد که بامخالفت واستهزای اهالی مقابل میگردید.

سرانجام این مسافرت پرمشقت باکهولت سن وآبله های پای، اذیت آفتاب سوزان وصحراها وریگستانهای تفتیده ومردم پرعقده به سرزمین مصرانجامید که در آنجامردم بت میپرستیدندولی فراغه پروردگار اعلاى شان بودند و صاحبان جان ومال آنها. میگویند که این پرمشقت ترین سفرهای ابراهیم ع بود که چون ازیکطرف سالخورده بودوازجانبی آرامش هوای گوارای کنعان راترک کرده ناگواری مردم وطبیعت راروبروشده بود ودرهمین سفاست که خواهشکی میکند که اگر فرزندى میداشت ودر رکابش مى بود. روایات است که ابراهیم درهرسفرش اشتر وچندگوسفندی باخودمیداشت که اشتر محموله هایش راحمل میکرد وازشیر گوسفندان خودرا تغذیه میکردوهمه سفر هایش پای پیاده بود. وقتی به مصررسید محموله رازبالای اشترپایین کرده خیمه برافراشت تاخود وگوسفندان وهمسرش از گرما وسرما محفوظ باشند.

مصریان بادیدن مسافر اجنبی اورا حلقه کردند وهرکس میخواست تابدانند که او کیست وبرای چه آمده است. ابراهیم ع خودرامعرفی کرد که: «من نبی خدا هستم وپیام خدای حقیقی رابه مصریان آورده ام، خدایی که مالک آسمانها و زمین وآنچه در میان آنهاست میباشد، وهست ونیست، حیات وممات بدست اوست.» مردم پاسخ دادند که مگر خدای ما فرعون پادشاه است. ابراهیم ع گفت: فرعون خدانیست اوفرمانروای مصراست. چون فرعونیان در ظلم و بیداد شهرت داشتند ومردم ام گزندظلم آنها زخم در جگر داشتند، حرفهای ابراهیم ع برایشان پسندیده و دلپذیرافتید وتعداد بیشتر مردم در تلاش شدند تا از آن مسافراجنبی سالخورده چیزی بشنوند.

مخبران فرعون برایش احوال بردند که پیرمردی اجنبی به مصرآمده که خدایان مصررا مذمت میکندوازخدایی فرعون پادشاه منکراست. او ازخدایی حرف میزند که کسی اوراندریده وادعا دارد که خدایش مالک وآفرینندهٔ آسمانهاوزمین است وبرآنچه که در آسمانها وزمین اند قادر وتوانا است وبانوبی هم با اوست که در زیبایی ولطافت نظیرش دیده نشده است./ (دنباله

دارد)

پاسداشت زبان ها ...

وقدردانی گردید. و همین طور به خاطریکه این موضوع روی آن بیشتر ترکیز نگردد که در افغانستان زنده خوب ومرده بد وجود ندارد ، از زندگان فعال و کارکن در حیات پربراشان یاد آوری شده ، با این برداشت وشعار که قدرکسانی را که کار نموده اند و کار شان هم کارستان بوده ، بدانید وخاطرشانرا بخواهید زیرآگلهای که دریاغ دارید نمی گوید به من آب بدهید ، خشک شده می رود . لهدذا بدون هیچ تعیض و تعصب به بافت اقوام با هم برادر و برابر ، در پرنو ایمان و اخلاق به اکثر فعالین امور توجه شده ، احياناً اگر کسی از فعالین ارزشمند ما از لست باز مانده باشد و برای ما احوال بدهند حتما در جمله قدر شدگان قرار شان میدهیم . و یا انشاءالله در جشنواره بعدی مدنظر گرفته می شود بخیر . دل مرنجان که ز هر دل به خدا راهی است - هر که را هیچ به کف نیست به دل آخی أست. فرضاً در این جشنواره بزرگ هنر و فرهنگ محترم محمدقوی کوشان به حیث فرهنگسالار و محترم محمد طاها کوشان به حیث فعال شایسته اجتماعی و فرزندان زنده یاد غلام حضرت کوشان و یا محترم داکتر غلام محمد دستگیر نویسنده پر کار و بسا دیگر از شخصیت ها قدردانی و یادآوری گردید. آغای محمد طاها کوشان تشریف آورده بودند و تحسین نامه خود شان و تقدیر نامه و آوارد فرهنگسالارمحمدقوی کوشان، توسط ریس جشنواره هنر و فرهنگ به اوشان تفویض گردید . و اوشان هم به خاطر بر گزاری موفقانه جشنواره بزرگ هنر و فرهنگ ، و کار ها و اقدامات مسؤولین اتحادیه و جشنواره از جمله جناب داکتر شهرانی و کریم نوری مراتب تشکرات و تذکرات شان را بیان نمودند. و همین طور از خانم استاد فریده گلالی مهوش ، که شکر حیات دارد با لقب مادرموسیقی یادشده ، و از شوهران محترم فاروق جان بخاطر که همواره یار و یاور همسرش استاد مهوش بوده ، همان طوریکه در کنارهرمرد موفق یک زن موفق قرار دارد ، در کنار هر زن موفق هم یک مرد موفق و با خرد قرار دارد. برای استاد مهوش که صرف این یک لقب داده شده که شکر زنده اند و سلامت باشند . در حالیکه به خانم پروین قبلا هنرمند پیشکسوت و طراز اول داده شده ، و هم باید تذکار نمود که این القاب وجود دارد . فرضاً لقب که به پروفیسور غلام میمنگی پدر نقاشی داده شده و همین طور به مرحوم عبدالرشید لطفی پدر تیاتر پیشکش گردیده بخش جوانان که در سیستم قوای بشری کشور های خارج مطرح و دست آورد ها و پیش رویی های داشته اند که مورد قدردانی و یاد دهانی قرار گرفتند . و هکذا این جشنواره بزرگ شامل کنسرت و مجرایى هنرمندان گرامی هم بود .

بخش هنری را محترم سهیل صفدری گردانندگی موفقانه نمود هنرمندان شایسته و برازنده و هکذا چیره دست و مستعد : که می توان نام برد چون جواد جان غازی یار ، احمد ذاکر جان انصاری ، حوریه جان عزیز ، لیلا جان عزیز، گلزار جان ، اصیل جان ، راشید جان داود جان رموش و اسد جان و ادریس جان و داود جان انصاری سهم گرفته بودند ، و همچنان دو نوازندهٔ پنجه طلایی وممتازحامد جان در قسمت طبله و یاسرجان در قسمت کیبورد شب بیاد ماندنی را رقم زدند ، البته بعضی از هنرمندان عزیز که در جشنواره با نسبت بعد مسافه و با هم که جهت کنسرت ها و عروسی ها مصروف بودند نیز احوال دادند و به حکم وجدان و اخلاق استقبال نمودند در این محفل استاد مرتضی بايقرا با فامیل شان از ورجنیا ، خانم نجیبه جان از کانادا ، و بهجت الشعرا مختار دریا هم از کانادا ، و هکذا خانم نعيم آقايان اصیل و انورزی از ایست کوست تشریف آورده بودند .

ازدستگاه سپندپروودکشن که خود حسیب جان سپند بامن تماس گرفته بودند و قول و قرار ما نقه شد و اوشان با دو برادرنازنینش ادیب جان و حمید جان به جشنواره تشریف آمدند و برنامه را مکمل با منتهای فضای خود مآنی تحت پوشش قرار دادند. و همین طور از محترم هنر سالار استاد مجید سپند نیز ممنون که خود شان نیز با. محبت و مهربانی سهم گرفته و تشریف آورده بودند و از محفل با قدردانی در هر جا یادآوری دارند . که در پناه و عصمت الهی باشند و ممنون از همه شان.از گزارشگاه های بین المللی که برنامه را رسماً تحت پوشش قرار دادند از محترمین آقای زازی و محترمه خانم شان که دو آهنگ میهنی را مقبول ادا کردند بنی آدم اعضای یکدیگر اند و یا وطن عشق تو افتخارم، ، و همین طور از محترمه ناهید جان آریا و داکتر رایان و داکتر برانکه و تیم مکمل شان که سرود های میهن ما را خواندند و به زبان های کشور ما صحبت های ارزشمندنموده در گزارشهای شان درملل متحداین جشنواره را همرسانی کردند.

ما ازبرگزاری جشنواره ها پیشمان نبودیم و نیستیم و بازهم بخیر این جشنواره ها با پیام های محکمش فرا رسیدنی أست و خداوند ج ما را هم نیرو و توان بدهدو رفقای با احساس و دارای خلوص نیت همواره نصیب داشته باشد ./

کانادا

استاد محمد محق

خون هزاره بر گردن همه ماست

بیش از چهل سال است در این سرزمین خون ناحق بر زمین می‌ریزد، و هیچ قوم و تباری از آن برکنار نمانده است، اما ظلم فجیعی که بر هزاره‌های افغانستان می‌رود وحشتناک‌ترین آن‌هاست. این را وقتی می‌توان درک کرد که نه در مسجد احساس امنیت کنی، نه در مکتب، نه در بازار و نه در خانه، و هیچ جرمی نداشته باشی جز هزاره آفریده شدن و یا به مذهب شیعه بزرگ شدن. اگر نمی‌توانیم به عمق چنین وضعیت تراژیکی پی ببریم باید درانسایت خود شک کنیم.

امنیت جانی داشتن نخستین و ساده‌ترین حق طبیعی هر انسانی است، و واستاندن آن از وی، ظالمانه‌ترین جنایتی که می‌توان انجام داد ، به بهانه هر ایدئولوژی و به انگیزه هر اعتقادی که باشد.

باید بر این پدیده دردناک درنگی عمیق‌تر داشته باشیم، و ببینیم ریشه آنتولوژیک آن به کجا می‌رسد.. چه چیزی سبب هستی یافتن چنین کنش معطوف به نیستی‌ای می‌شود.. چه‌گونه این نیهیلیسم حیوانی و وحشت‌آفرین در جامه دین عرض اندام می‌کند.. چه‌گونه زندگی آدمیان بی‌گناه ابزار رسیدن به قدرتی کثیف و شرارتبار می‌شود..بی‌آن که نقش بازی‌های استخباراتی را نادیده بگیریم و بدون آن‌که دست‌های آلوده به تباهی سیاست را انکار کنیم .

باید یک گام فراتر بگذاریم، و به جای انداختن بار سنگین این مسئولیت بر دوش این و آن، همه ما سر در گریبان خویشتن کنیم و بپرسیم که آیا هر یک از ما سهمی در این وضعیت نداریم؟ آیا روزی از خود پرسیده‌ایم که در خانه به فرزندان خود چه درسی از همدیگر پذیری و دیگر نهراسی داده ایم؟

آیا در مساجد ما روزی از برابری و برادری انسان‌ها بدون تفکیک شان بر پایه دین و مذهب گفته شده و درس محبت با همه مخلوقات خدا داده شده است؟ آیا در مکاتب ما از زشتی و پلشتی تبعیض و مظاهر آن در زندگی اجتماعی سخنی به میان آمده و تمرینی برای نوع دوستی بی‌قید و شرط انجام یافته است؟

آیا سیاستمداران ما از این‌که برای رسیدن به قدرت به ترفندهای کثیف قوم‌گرایی متوسل شوند روزی عرق خجالت بر جبین شان نشسته و با خود اندیشیده‌اند که چگونه کارد در پیکر هزارزخم این مردم سیه‌روز فرو کرده‌اند؟ آیا علمای ما از رافضی خواندن و مبتدع شمردن طرف مقابل دست کشیده و به غیر اخلاقی بودن این روش پی برده‌اند؟ آیا رهبران مذهبی هر دو طرف به ضرورت به تاریخ سپردن کتاب‌های آلوده به عفونت فرقه‌گرایی آگاه شده‌اند؟

آن‌چه ریختن خون هزاره را تسهیل میکندهمه این‌هاست .. داعش و طالب تنها نوک این کوهی است که از اقیانوس نفرت دینی و تعصب مذهبی بیرون زده است! عده‌ای به صورت بی‌شرمانه جنایت در حق هزاره‌ها را واکنشی به فاطمیون و زینبیون می‌شمارند!! این چه توجیه احمقانه‌ای است؟ کودکی که در دشت برچی به آموزش گاه می‌رود و پیر مردی که در مزار برای ادای نماز به مسجد ، چه ربطی به یک مشت مزدور در آن سر دنیا دارند؟ در کدام دین و آیین گناه مجرمان را از بی‌گناهان می‌پرسند؟

اگر به راستی نمی‌خواهیم این روزگار تلخ برای هزاره‌های ما ادامه یابد، و هیچ کدام ما نمی‌پسندیم که خود روزی در مقام اقلیتی مذهبی یا تباری مورد قساوت جلادانه دیگران قرار بگیریم، باید از خویشتن آغاز کنیم. باید تقصیر خود را در برچیدن این بساط خون‌آلود به دوش بگیریم. باید برای بستن دهن‌هایی که نفرت‌پراکنی قومی یا مذهبی می‌کنند، از هر طرف که باشد کمر ببندیم. به مدرسه‌هایی که روحیه فرقه‌گرایی و تعصب مذهبی دارند کمک نکنیم و در ریختن خون بی‌گناهان سهم نشویم. باید انتقام سنی‌های مظلوم ایران را از شیعه‌های مظلوم افغانستان بگیریم. باید دعواهای سوریه و عراق و یمن را به خاک خود نکشانیم. باید بدانیم که هیچ دین و آیینی بالاتراز جان آدمی و هیچ مذهب و مکتبی مقدس‌تر از زندگی انسان‌ها نیست.

تنها معیار اخلاقی برای ارزیابی و ارزش‌یابی هر کیش و آیینی میزان تعهد آن به حفظ جان و حراست از زندگی است. نه شیعه بودن جرم است و نه سنی بودن.. نه مسلمان بودن بد است و نه نامسلمان بودن..

آن‌چه بد است و از هر بدی بدتر است غیر انسانی عمل کردن و به درنده‌خویی روی آوردن است.. آن‌چه مایه شرم‌ساری است ویران کردن خانه‌ها و به اندوه نشاندن خانواده هاست.. باید به انسانیت پاکیزه از تعصب و تبعیض برگردیم و خدا را تنها از این راه بجوییم./

شرح اشتراک هفته نامه امید**ایالات متحده: ۶ ماه (۴۰)دالر - یکسال (۸۰) دالر****کانادا: ۶ ماه (۴۵) دالر - یکسال (۹۰) دالر****سایر کشورها: ۶ ماه (۵۰) دالر - یکسال (۱۰۰)دالر****Omaid Weekly****12286 Ashmont Ct #202****Woodbridge, VA 22192-7075 U.S.A.****Tel/Fax : (703) 491-6321****Email: mkqawi471@gmail.com**

هر گاه امری مانع شکل‌گیری آگاهی در باره‌ی یک موضوع بشود، آن شخص معذور به شمار می‌رود، مانند کسی که هیچ آگاهی از زبان‌های مواد مخدر ندارد، و در نتیجه نمی‌توان او را به خاطر آن به لحاظ اخلاقی سرزنش کرد. کسانی که آتئیست شناخته می‌شوند، اگر در حد توان خود تلاش به خرج دادند که ساز و کار جهان را برای خود قابل فهم بسازند، اما مطالعات شان با تکیه بر داده‌هایی که در اختیار آنان قرار دارد آنان را به این نتیجه رساند که جهان در ذات خود جاودانی یا متکی به خود است و نیروی متافیزیکی در آن حضور و دخالت ندارد، جدا از صحت و سقم برداشت‌شان، به لحاظ دینی معذور شمرده می‌شوند، چراکه چیزی از طریق این مطالعات و تاملات وارد حوزه‌ی آگاهی آنان نشده است که آنان را به وجود خدای یگانه به گونه‌ای که پیروان ادیان بزرگ معتقدند، قانع و باورمند بگرداند. در این جا تعمّدی برای مخالفت با حقیقت وجود ندارد، و موضوع در سطح خطای ذهن است، و در نتیجه معذور شمرده می‌شوند و نباید بر آنان کلمه‌ی کافر را اطلاق کرد.

هم‌چنان، اگر کسی چیزی در باره‌ی یک حقیقت شنیده باشد، اما تصویری که به او داده شده است قابل درک و برایش قناعت‌بخش نباشد، باز هم معذور است و نمی‌توان او را کافر خواند. برای نمونه، مردمانی که در فرهنگ‌ها و تمدن‌هایی سراپا متفاوت به دنیا آمده‌اند پایه‌ی جهان‌نگری‌شان با مسلمانان تفاوت دارد و این تفاوت بنیادی است. چارچوب جهان‌نگری مسلمانان چهارچوب توراتی است که پیروان هر سه دین ابراهیمی در آن مشترک هستند، سه دین یهودیت، مسیحیت و اسلام. این سه دین در عرصه‌ی فهم جهان (cosmology) با چارچوبی غربی-یونانی قرابت دارند. خدا در ادیان ابراهیمی به صورت مشخص و انسان‌وار تعریف می‌شود که تنها با صفت بلاکیف و اشاره به تنزیه، از انسان تفاوت می‌یابد. اما جهان‌شناسی و هستی‌شناسی (ontology) فرهنگ‌های شرقی هند و چین و جاپان مبنای دیگری دارد، و در آن‌جا جهان به گونه‌ای شناخته می‌شود که گویا همه‌اش یک پیکره است و این پیکره دارای روح واحدی است که در کالبد آن جریان دارد. در این دیدگاه، خدا به معنای معروف در نزد ادیان ابراهیمی-غربی قابل فهم نیست، و حتی پس از توضیح از سوی پیروان ادیان ابراهیمی، درک آن برای بسیاری از آنان دشوار است بی‌آنکه تعمّدی درنپذیرفتن آن داشته باشند.

از نظر آنان، جهان دارای روحی متعالی است که همه‌ی فعل و انفعالات آن به او بر می‌گردد، ولی این روح متعالی منزه از صفات انسان‌وار است، و این روح متعالی در آینه‌های گوناگون تجلی می‌کند، و فراخور ظرفیت آینه‌ها خود را به دیگران نشان می‌دهد، اما هیچیک از این آینه‌ها خود او نیستند.

هنگامی که پیروان ادیان ابراهیمی خدا را با تکیه بر الگوی متعارف میان خود برای پیروان آیین‌های شرقی شرح و توصیف می‌کنند برای آنان انسانی در اندازه و مقیاس کلان و تکیه‌زده بر تختی در آسمان معلوم می‌شود که برای‌شان پذیرفتنی به نظر نمی‌رسد. یعنی آنان در زمینه‌ی اعتقاد به خدای یگانه‌ی مشخص، چون که فاقد تصور هستند، فاقد تصدیق هم هستند. آنان در پیوند با این گزاره‌ی اعتقادی در وضعیت صفر قرار دارند و بلاموضعند، و از این رو کفر در حق آنان صدق نمی‌کند. وقتی که اصل اعتقاد به خدای مشخص انسان‌وار برای آنان قابل فهم نیست، سایر لوازم این اعتقاد مانند فرستادن پیامبران و نازل کردن کتاب‌های آسمانی و برپا داشتن دادگاهی انسان‌وار در دنیای دیگر همه غیر قابل درک به نظر می‌رسد.

این‌جا ریشه‌ی مشکل در تفاوت سیستم آگاهی است. سیستم آگاهی انسان‌ها از خردسالی در درون سامانه‌ی فرهنگی خاصی شکل می‌گیرد و مبنای جهان‌نگری ایشان می‌شود، و از آن پس همه‌ی پدیده‌ها و مفاهیم را درون این سامانه می‌ریزد و به کمک آن برای خود قابل فهم می‌گرداند. دو انسانی که در دو سامانه‌ی فرهنگی سراپا متفاوتی پیدا شده و بالیده‌اند، مثلاً یک مسلمان یا یهودی، در برابر یک جاپانی یا چینی، در درک متقابل از مفاهیم پیچیده‌ی هستی‌شناختی (دنباله در صفحه‌ی هشتم)

وجود ندارد، و یا هیچ معیشتی جز معیشت آخرت وجود ندارد. ما از این رو این تأویل را در میان آوردیم زیرا در حدیثی که ابوذر و دیگران از پیامبر اسلام روایت کرده‌اند، او فرموده است: هر کس که لا اله الا الله بگوید داخل بهشت خواهد شد، اگر چه زنا و دزدی کرده باشد... همراه با اجماع اهل حق بر این‌که زناکار، دزد، قاتل و دیگر مرتکب شونده‌گان گناهان کبیره، جز شرک، با گناهان شان کافر نمی‌شوند بلکه مومنانی ناقص‌الایمان خواهند بود. (النووی، شرح صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۳۱) از این نظر، صفات و خصوصیات فراوانی وجود دارد که در زبان دین از آن‌ها به کفر تعبیر شده یا مترادف کفر تلقی شده است مانند تکبر، ظلم، کذب، حقد و.. اما هیچ یک از این‌ها منافی وجود ایمان نیست، بلکه با آن قابل جمع است.

از آن‌جا که انسان نمی‌تواند از همه‌ی بدی‌ها مطلقاً پاکیزه و منزّه گردد، جز این‌که به سطح فرشتگان برسد که این هم ممکن نیست، انواعی از کفر جزئی در زندگی‌اش اتفاق می‌افتد، چه مسلمان باشد و چه غیر مسلمان، و از آن‌سو انواعی از اعمال نیک هم که از جنس ایمان است در زندگی‌اش وجود دارد، و این موضوع باعث می‌شود که به ندرت کسی به سطح کفر مطلق برسد. از این حیث، می‌توان این موضوع را به وجود بیولوژیکی آدمی تشبیه کرد، به گونه‌ای که هر روزه با تناول مقداری غذای سالم، کمیتی مفید از پروتئین، ویتامین، کلسیم، کلسترول و.. وارد بدن می‌شود، و علاوه بر تولید نیروی کافی برای تداوم زندگی به تولید سلول‌های نو و جایگزین شدن آن‌ها به جای سلول‌های فرسوده و در حال مردن، بدن را تازه و شاداب نگه می‌دارد. اما هم‌زمان، با افراط در خوردن شیرینی، چربی، غذاهای سرخ کردنی، تنفس دود، سر و کار داشتن با مواد یا محیط‌های آلوده به باکتری و.. آسیب‌هایی نیز به بدن داخل می‌شود. همان‌گونه که وجود برخی باکتری‌ها به معنای تهی بودن از ویتامین‌ها و عناصر سودمند نیست، وجود برخی عناصر سودمند هم به معنای تهی بودن از باکتری‌ها نیست، و وجود هم‌زمان این‌ها سبب هلاکت شخص نمی‌گردد مگر زمانی که توازن به شکل چشمگیری به هم بخورد، و تمام سامانه‌ی بدن او از کار بیفتد. موضوع ایمان و کفر هم تا حد فراوانی همین گونه است.

کافر کیست؟ اکنون بادر نظر گرفتن این ظرافت‌ها، میتوان پرسید که چه کسی را می‌توان کافر شمرد. کافر اگر به معنای مرتکب شونده‌ی اعمال ناروایی باشد که از جنس کفر است، یعنی کفر جزئی، همه انسان‌ها، به شمول اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان کافر هستند، زیرا دروغ می‌گویند، غیبت می‌کنند، و اعمال ناروای دیگری از این قبیل از آنان سر می‌زند، اما این کفر جزئی است و به اصطلاح مخرج عن المله نیست که ما بتوانیم بر آنان کلمه‌ی کافر را اطلاق کنیم. اما اگر کافر را به معنای کافر کامل یا کافر مطلق بگیریم، در آن صورت او کسی است که همه‌ی پرونده‌های وجودش در همه‌ی سطوح به هیئت کفر در آمده باشد. یعنی مثلاً فرض کنیم او یقین داشته باشد که خدای یگانه‌ای وجود دارد، و یقین داشته باشد که این خدای یگانه پیام‌ها و تعالیمی فرستاده است، و یقین داشته باشد که این تعالیم واجب‌الاتباع است و قید و استثنای ندارد، ولی علی‌رغم آن این تعالیم را زیر پا کند، و آن هم نه تنها در سطح عمل، بلکه در سطح نظر نیز موضعش این باشد که: هرچند می‌دانم این حکم خداست اما من قبولش ندارم، همین‌گونه است موضوع ایمان به پیامبران، ایمان به آخرت، و مانند این‌ها. این حالتی است که در آن کفر حقیقی و کامل تحقق پیدا می‌کند.

واضح‌ترین مثال کفر حقیقی و کامل، همان است که در قرآن در داستان آفرینش آدم آمده است که خداوند به ابلیس امر کرد که به آدم سجده کند، و او با وجود یقین به این‌که این حکم خداست، و می‌دانست که اگر این کار را نکند مستوجب عقوبت خواهد شد، با آن هم با عناد تمام درمقابل آن ایستاد و کافر گردید: **أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ** (بقره: ۳۴) یعنی: سرپیچید و تکبر ورزید و از کافران بود.

از این نظر همه‌ی اعمال نیک و بد شامل همان مراحل می‌گردد که از نظر وجودی باید پشت سر نهاده شود، به شمول مسایل بنیادی عقیده مانند ایمان به خدای یگانه، ایمان به پیامبران، ایمان به آخرت و غیره، و بدون تکمیل آن چهار سطح وجودی، کفر تحقق نمی‌یابد.

برای مثال، اگر کسی از انسان‌ها، به هر علتی و سببی، چیزی در باره‌ی وجود خدا، نبوت پیامبر اسلام، وجود روز آخرت، دنیای بعد از مرگ، و غیره نشنیده باشد، مانند آن کس که در باره‌ی مواد مخدر چیزی نشنیده است، موضوع کفر و ایمان در باره‌ی او از پایه و بنیاد منتفی است، و بر او به هیچ صورت نمی‌توان کلمه کافر را اطلاق کرد، چون‌که هیچ تصویری از موضوع در ذهن ندارد و در سطح آگاهی‌اش نسبت به این موضوع در خلأ کامل یا وضعیت صفر مطلق بسر می‌برد.

کفر چیست و کافر کیست؟

عبور کرده است، و در آگاهی خود تصویری از این موضوع به اختیار دارد، هرچند می‌تواند این فقط آگاهی محض باشد و با سطوح وجودی دیگر پیوندی نیافته باشد.

آگاهی محض در باره‌ی اشیا یا اشخاص همیشه مستلزم ورود به سطوح دیگر مانند عاطفه و اراده و عمل نیست. ما آدم‌ها آگاهی‌های پراکنده فراوانی داریم در باره مسایلی مانند این‌که، مثلاً، مساحت صحرای افریقا این اندازه، یا عمق چاه‌ی مشهور به ماریانا ترینج در اقیانوس آرام آن قدر است. هزاران مسئله شبیه این‌ها وارد حوزه‌ی آگاهی ما می‌شود ولی ما نسبتی عاطفی با آن‌ها پیدا نمی‌کنیم نه از جنس عشق و محبت و نه از جنس بغض و نفرت و یا از جنس خوف و خشیت. این مرحله وضعیت صفر عاطفی است که با صفر مطلق فرق دارد. با عبور از صفر عاطفی به مرحله‌ی اراده می‌رسیم، و پس از عبور از صفر ارادی و شکل گرفتن اراده به مرحله‌ی عمل گام می‌نهیم.

حال، اگر کسی از مضرات مواد مخدر آگاهی پیدا کرد، اما علی‌رغم این مضرات به آن اراده کرد و تصمیم گرفت و سپس به آن عملاً اقدام کرد، در این‌جا تناقضی به وجود می‌آید که در زبان دین به آن **کفر** گفته می‌شود.

اما باید به یاد داشته باشیم که کافر در این‌جا به معنای کافر مطلق نیست، بلکه کافر به معنای جزئی است که تنها در پیوند به یک پرونده، پرونده مواد مخدر، معنا می‌یابد، و این به معنای کفر کامل و فراگیر نیست که تمام شخصیت آن انسان را احتوا کند. ممکن است همین شخص در مورد محیط زیست، در مورد کمک‌رسانی به فقیران و ستمدیدگان، در باره‌ی حقوق همسایه، و صدها پرونده‌ی دیگر موقف و رویکردی کاملاً سودمند و پسندیده داشته باشد، که منافی کفر است. با این احتساب، او در یک قضیه‌ی جزئی مرتکب کفر شده، اما دردها یاصدها قضیه‌ی دیگر موقفی دارد که ضد کفر است و به آن ایمان گفته می‌شود. ایمان درحقیقت عبارت است از معرفت به اضافه کشش عاطفی به اضافه اراده، به اضافه عمل، عمل زبانی یا جوارحی.

پس کفر در باره‌ی یک موضوع درجاتی دارد، و هر گاه نسبت به یک موضوع کامل گردید، با آن که شخص در آن زمینه‌ی خاص گرفتار کفر شده است، اما چون که در زمینه‌های دیگری دارای ایمان است، او کافر مطلق نمی‌شود، زیرا ممکن است تنها در چند موضوع خاص کافر باشد. از این جهت کفر قابل تجزّی است و به درجاتی مانند کفر صغیر، و کفر کبیر و کفر اکبر تقسیم شده است. یعنی با متصف شدن یک شخص به یک یا چند عملی که از جنس کفر است، تا زمانی که این چند عمل در مقایسه با اعمال ایمانی وی از نسبت و میزان ضعیف‌تری برخوردار باشد، وی به کفر اکبر نرسیده و نمی‌توان بر او اصطلاح کافر را اطلاق کرد. کافر بر کسی قابل اطلاق است که همه‌ی اجزا و قطعات اساسی در سامانه‌ی تصمیم‌گیری او، شامل آگاهی، عاطفه، اراده و عمل، و آن‌هم نه در یک یا دو پرونده محدود، بلکه در سطحی فراگیر، شامل رفتارهای مختلف وی در زندگی خصوصی و عمومی، گرفتار چنین نابه سامانی، تناقض، و ناکارایی شود.

اگر از این دید به موضوع نگاه کنیم، هر عمل زشت و زیانبار از جنس کفر است، و اعمال فراوانی وجود دارد که در زبان شرع برای آن‌ها تعبیر کفر به کار رفته است، اما اکثریت علمای مسلمان در تاریخ اسلام اتفاق داشته‌اند که مراد از آن کفر به معنای کفر اکبر یا کفر مطلق نیست. مثلاً، در برخی احادیث گفته شده است که **بین الرجل و بین الکفر و الشرک ترک الصلاة** (صحیح مسلم) یعنی مرز میان یک شخص با کفر و شرک نماز است. اما اکثریت پیشوایان علم کلام و عقاید می‌گویند که مراد در این‌جا کفر اکبر نیست. قدامت کفر اکبر را با صفت **المُخْرَجُ عَنِ الْمِلَّةِ** یاد می‌کردند، یعنی کفری که سبب خروج کامل از سامانه‌ی (system) کیش و آیین مسلمانان/ایمان‌داری می‌شود. هم‌چنان در قرآن مجید آمده است **وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ** (سوره یوسف: ۱۰۶) یعنی بسیاری از آنان به خدا ایمان ندارند مگر همراه با شرک. این می‌رساند که ایمان با درجاتی از شرک و کفر قابل جمع است. در حدیث نبوی آمده است **لا یزنی الزانی حین یزنی و هو مؤمن و لا یسرق السارق حین یسرق و هو مؤمن** (صحیح بخاری، شماره ۲۴۷۵) یعنی کسی که زنا می‌کند در حین زنا کردن مومن نیست و کسی که دزدی می‌کند در حین دزدی کردن مومن نیست.

امام نووی در شرحش بر صحیح مسلم می‌گوید: **سُخِنَ دَرَسْتِي** که همه‌ی اهل تحقیق بر آن اتفاق دارند این است که کسی این افعال را انجام نمی‌دهد در حینی که ایمانش کامل باشد. و این لفظ از جمله الفاظی است که بر نفی چیزی اطلاق می‌شود اما مراد نفی حالت کامل آن است.. چنان‌که گفته می‌شود: علمی وجود ندارد مگر اینکه علم نافع باشد، یا هیچ سرمایه‌ای جز شتر

کتاب (یادداشت‌های استادخلیل الله خلیلی) توسط بانوماری خلیلی ناصری و آقای افضل ناصری، به تازگی به زبان انگلیسی ترجمه شده است. علاقمندان میتوانند نسخه آنرا از مرجع ذیل بدست بیاورند:

Memoirs of Khalilullah Khalili: An Afghan Philosopher Poet – A Conversation with his Daughter, Marie (ISBN-13: 978-0615889726, 554 pages, \$19.99) is available in paperback in English and Persian at www.amazon.com.

Maaid Weekly

The Most Widely Read Afghan Publication in the World

Volume 31, Issue No. 1104, MARCH 21, 2023, ISSN 1098-8777

Founder, Publisher & Editor-in-Chief: Mohammad Qawi Koshan
12286 Ashmont Ct #202, Woodbridge, VA 22192-7075 U.S.A.

Tel : (703) 491-6321 Email : mkqawi471@gmail.com

خاطرات استادان و شاگردان لیسه عالی حبیبیه

بزودی کتابی شامل تاریخچه و خاطرات استادان و شاگردان لیسۀ عالی حبیبیه همراه با عکسهای تاریخی به چاپ می رسد. علاقمندان لطفاً هر چه زود تر شرح حال و سرگذشت و خاطرات خود را به آدرس هفته نامه امید ویا ایمیل ذیل تا آخر ماه دسمبر ۲۰۲۲ ارسال دارند. تلفون ۶۳۲۱ ۴۹۱ ۷۰۳
mkqawi471@gmail.com
12286 Ashmont Ct #202, Woodbridge
VA 22192—7075 U. S. A.

کفر چیست و کافر کیست ؟

(ontological concepts) مورد قبول طرف مقابل دچار مشکل هستند، همان گونه که زبان‌های شان به شدت متفاوت است. این در حالی است که یک مسلمان در مقابل یک یهودی، یا یک چینی در برابر یک جاپانی چنین نیست، و بنا به تشابه چارچوب‌های کلان هستی‌شناختی شان راه‌های گفتگو و تفاهم میان‌شان گشوده است.

اگر مسلمانی، فرضاً، بخواهد یک بودایی جاپانی را دعوت به اسلام کند، و همان شکل و کلیشه‌ای را که از اسلام در بستر تاریخ شکل گرفته و افزاز شده است به وی عرضه کند، به سختی ممکن است که مورد پذیرش او قرار بگیرد، زیرا زبان مشترک جهان‌شناختی در میان آنان مفقود است. مثل این که کسی دو سیستم کامپیوتری کاملاً متفاوت را با هم وصل کند و توقع داشته باشد که به راحتی با هم ارتباط برقرار کنند. به همان اندازه که درک سخن و پیام مسلمان برای آن بودایی دشوار است، درک آن بودایی نیز برای مسلمان دشواری دارد.

در این‌جا، مسلمان قبل از این که تصمیم بگیرد که شخص متعلق به چنان فرهنگی را به اسلام دعوت کند، و اگر دعوت را نپذیرفت با او به دشمنی برخیزد، اول باید تلاش کند که جهان‌نگری خاص او را برای خود قابل فهم بسازد تا ببیند که آیا اساساً آن شخص کافر هست یا نه. اگر اعتقادات جهان‌شناختی آن بودایی را از صورت کلیشه‌ای و فرم بیرونی جدا کنیم و به جوهری ژرف آن برسیم شاید ببینیم که او به جوهری ژرف آن چه اسلام می‌گوید نزدیکتر از بسیاری از مسلمانان باشد، به این معنا که مثلاً جهان را بی‌معنا و پوچ نمی‌داند، و به تعبیر قرآن او به زبان حال می‌گوید: [رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطُلًا] (سوره آل عمران: ۱۹۱) و نیرویی متعالی را در چرخش منظم این جهان حاضر و جاری می‌یابد، و به مقتضای این باور که دوری گزیدن از آزارسانی به مخلوقات و هستنده‌ها و همچنان کمر بستن به کارهای مفید است، عمل می‌کند. در آن صورت چگونه ممکن است چنین کسی در ردیف کافر قرار بگیرد؟ او هیچ تعمدی در نپذیرفتن حقیقت و زیر پا نهادن آن ندارد، و منکر هیچ حقیقتی به صورت آگاهانه نیست، بلکه برای رسیدن به حقیقت تلاش می‌ورزد، و تصور می‌کند که هیچ سرچشمه‌ای برای وصل شدن به حقیقت بهتر از درون و باطن آدمی نیست، و برای این هدف ریاضت می‌کشد، اما به علت تفاوت ماهوی فرهنگی که در آن رشد یافته است، از درک مفاهیم متعلق به سپهر فرهنگی دیگر عاجز است و برایش قناعت بخش معلوم نمی‌شود.

اگر از موضوع باورها بگذریم، به لحاظ عملی، انسان‌ها عادتاً هم اعمال نیک انجام می‌دهند و هم اعمال بد، به حکم سرشتی که قرآن مجید اشاره کرده است: [فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا] (سوره شمس:) هم‌چنان که ارتکاب اعمال ناروای از جنس کفر مانع وجود اعمال نیکوی از جنس ایمان نمی‌شود، وجود ایمان مانع ارتکاب کفر جزئی نمی‌گردد، و هر انسان در جاتی از کفر و ایمان را همزمان با خود حمل می‌کند. تنها کفر کامل و ایمان کامل است که با هم قابل جمع نیستند، و این به ندرت اتفاق می‌افتد. یعنی به ندرت کسی را می‌توان یافت که در تمام زندگی دروغی نگوید، به خاطر خودخواهی‌اش به خشم نیاید، هیچ انسان یا حیوانی را نیازارد و.. هر گاه کفر کامل در وجود کسی اتفاق افتاد حق داریم که او را رسماً کافر بخوانیم، اما چون که تشخیص چنین کاری مستلزم اشراف بر مراحل باطنی وجود اوست این کار برای ناظر بیرونی دشوار است. پس بهتر است، و بلکه لازم است، از اساس دریچه‌ی تکفیر را گل بگیریم و از صادر کردن حکم قطعی به کفر کسی خودداری کنیم و داوری در این باب را به خدای علیم و حکیم بگذاریم تا در روز قیامت خودش در میان بندگانش داوری کند.

دیدگاه من در این زمینه بسیار نزدیک به دیدگاه مرحوم علامه احمد مفتی زاده، از دانشمندان فقید کردستان، و از مجتهدان شافعی مذهب آن دیار است. ایشان نیز به این باور بود که در عصر حاضر ما به غیر مسلمانان نمی‌توانیم کافر بگوییم، زیرا از نظر ایشان کفر فقط وقتی تحقق پیدا می‌کند که حقیقت دین به

شیوه‌ی درستی به مردم عرضه گردد، و دعوت کنندگان به دین مانند پیامبر اسلام خودشان اسوه حسنه باشند، و روش دعوت شان مبتنی بر حکمت و موعظه حسنه و جدال بالنتی احسن باشد، و برای طرف مقابل هیچ ابهام و اشکالی باقی نماند و پس از آشکارگی تمام و کمال حقیقت دین، آنان به صورت آزادانه و آگاهانه با آن به ستیزه و دشمنی برخیزند. از نظر ایشان شرایط تحقق چنان وضعیتی در عصر حاضر فراهم نیست، و از این رو ما نمی‌توانیم غیرمسلمانان را کافر بخوانیم و حتی جنگ آنان با مسلمانان را جنگ ایمان و کفر تلقی کنیم، بلکه این نوع جنگ‌ها جنگ مسلمانان و غیرمسلمانان است که با انگیزه‌های سیاسی و اقتصادی انجام می‌شود. (علامه کاک احمد مفتی زاده، ایمان و کفر، و بسایت مجاهد کورد، تاریخ ۲۵ ژوئیه ۲۰۱۲)

ممکن است رویکرد من در تحلیل این موضوع با رویکرد مرحوم مفتی زاده تا حدی تفاوت داشته باشد، اما نتایجی که به آن می‌رسیم شبیه هم است، و در هر حالت مبنای چنین تحلیلی مبنای اخلاقی است، به این معنا که خداوند را به حیث ذاتی عادل و منزه از هر گونه ستم و بی‌انصافی می‌دانیم، و معتقدیم که احکام سنگین متعلق به کفر و کافران که در قرآن مجید آمده است تنها بر افراد و جماعت‌هایی صدق می‌کند که در زمان حیات پیامبر اسلام هیچ عذری در فهم حقیقت و در قبول آن نداشته‌اند. بقیه‌ی انسان‌ها متعلق به هر دین و آیینی که باشند از چنین احکامی مبرا هستند.

از منظر اخلاقی، هم‌چنان که ما از پدر و مادری مسلمان به دنیا آمده و به شکل میراثی دارای این دین شده‌ایم، غیر مسلمانان نیز از پدر و مادری هندو، بودایی، زرتشتی، و غیره به دنیا آمده و دین‌شان را به ارث برده‌اند، و در وضعیت عملی تفاوت چندانی با ما ندارند. ما هم اگر در خانواده‌ی غیر مسلمان به دنیا می‌آمدیم قطعاً دنبال همان راه و رسمی می‌رفتیم که به ما به میراث رسیده بود. هم مسلمانان ما و هم نامسلمانی دیگران معلول علل متعددی است، و باید عذر دیگران را درک کنیم، و غیر اخلاقی است که رفتن به دنبال دین موروثی را برای خود بیسنندیم و برای دیگران ناپسند بدانیم. در عرصه‌ی عملی، نه مسلمانان سراپا بی‌عیب‌اند و نه نامسلمانیان سراپا عیب، بلکه هر دو گروه هم کارهای خوب فراوانی کرده‌اند و می‌کنند و هم هر دو خطاهای فراوانی داشته‌اند و دارند. حتی از نظر اخلاقی، برخی جوامع غیر مسلمان، مثلاً جاپان، بر بسیاری از جوامع اسلامی برتری دارند.

بر این بیفزاییم که از منظر علم دین شناسی تطبیقی/مقایسه‌ای (Comparative Religion) و نیز تاریخ ادیان، مفهوم کفر و تکفیر به گونه‌ای که ما می‌شناسیم و می‌فهمیم، مفهومی توراتی است که از فرهنگ یهود آمده، و وسیله‌ای برای تمامیت خواهی بوده است. پیش از آن تعدد ادیان وجود داشته و پدیده‌ای پذیرفتنی به شمار می‌رفته است، و اگر بگوئیم در این باب بوده است، حد اکثر در محدوده‌ی خطا و صواب درست و نادرست بوده است نه در سطح تکفیر و پیامدهای آن. احکام تند و آتشین در برابر مخالفان اعتقادی از دوران دیانت یهودی شروع شده و دیانت مبتنی بر کین و نفرت از طریق آنان به ملل دیگر سرایت کرده است. امروزه برخی از دانشمندان یهودی نیز شروع به تجدید نظر کرده‌اند چراکه چنین موضعی به هیچ صورت قابل دفاع اخلاقی نیست. در میان پیروان ادیان دیگر هم تلاش‌هایی اصلاحی برای هم‌تراز کردن آموزه‌های دینی‌شان با موازین اخلاقی در جریان است. رهایی از چنبره‌ی کین و نفرت دینی و گشودگی در برابر بندگان خدا، داشتن حسن ظن به عاقبت آنان، امری اخلاقی و خردپسند است. نباید همه‌ی شوق ما معطوف به این باشد که اکثریت انسان‌ها به دوزخ بروند و برای ابد گرفتار زندگی جهنمی شوند.

نتیجه‌گیری: اگر ما مسلمانان موفق شویم در کلیه‌ی آموزه‌های بنیادینی مانند ایمان و کفر تجدید نظر کنیم، و دو باره به عصر نزول قرآن برگردیم، و دیگر رسوبات کلامی را که در این زمینه در بستر تاریخ و در اثر کشمکش‌های سیاسی و فرهنگی و فرقه‌ای به وجود آمده است کنار بگذاریم، از یک تنگنای بزرگ اخلاقی و بلکه یک تنگنای بزرگ فرهنگی عبور خواهیم کرد، و در آن

صورت تعامل ما با دنیا بر مبنای منافقت نخواهد بود، بلکه می‌توانیم صادقانه با خانواده‌ی بشری وارد همکاری شویم و نقش مثبتی در دنیای امروز برای خود تعریف کنیم.

بدون آن، از یک سو ناچاریم با کشورهای مختلف جهان، از هند و چین تا کره و جاپان، و از اروپا و افریقا تا امریکا و استرالیا در تعامل باشیم، و همزمان آنان را کافر، دشمنان خدا، رانده شده از درگاه الهی، و مساوی با حیوانات و چارپایان تصور کنیم، اما در ظاهر وانمود کنیم که با هم همکاری متقابل داریم و به فرهنگ‌شان احترام می‌گذاریم و به مشارکت با آنان در این دهکده جهانی خرسندیم. این تناقض و دوگانگی در کار ما خلاف ارزش‌های اخلاقی اسلام و منافی تمام ارزش‌های اخلاقی جهان‌شمول است و ما را در تنگنای تمدنی سختی قرار داده است. پاره‌ای از غیر مسلمانان هم آگاهی دارند که ما آنان را کافر و دشمن خدا می‌دانیم ولی در وقت تعامل با آنان به چیز دیگری تظاهر می‌کنیم. عبور از این گردنه‌ی صعب العبور نیازمند بازنگری در تعریف این کلیه‌ی‌ها و بازگشت به موضع قرآن در عصر نزول آن است. البته این که غیر مسلمانان را کافر بخوانیم به معنای تایید کامل اعتقادات و دیانت‌های آنان نیست. داوری در باره‌ی درستی و نادرستی اعتقادات موضوع جداگانه‌ای است، ولی تفاوت بسیار بزرگی است میان خطا دانستن یک عقیده تا کافر دانستن صاحب آن.

دو کتاب را برای مطالعه در این باب توصیه می‌کنم، یکی برای آشنایی بهتر با مفهوم ایمان و کفر، با عنوان: مفهوم ایمان در کلام اسلامی، از توشی هیکو ایزوتسو، ترجمه زهرا پورسینا، و دیگری برای آشنایی با ادیان بزرگ و عرصه‌های شباهت و تفاوت آن‌ها، با عنوان: ساحت‌های معنوی ادیان جهان، نوشته هانس کونگ، ترجمه حسن قنبری.

شیخ المشایخ ...

در پهلوی تزکیه باطن، حب الوطن را شعار خود ساخته، عملاً در مقابل دشمنان ناموس اکبرشان (وطن) برخاسته بهمراهی فرزندان رشیدشان (محمدجان صاحبزاده، مشهور به کاکاصاحب)، حضرات کرام شوربازار، قاضی صاحب سیدعبدالرحمن یغمانی، ملاصاحب قلعه بلند بگرام، حضرت صاحب شمس الحق آغا و حضرت صاحب بتخاک عبدالشکورجان آغا و... در مقابل دشمنان وطن مجدانه برخاسته و ترس وهراسی را در دل راه نداده است.

در زمینه‌ی ادب و عرفان هر چه گفته اند در سفته، صفا و رسا گفته که از هربیت آن تقوا، صداقت، عزم و ارادت، شجاعت و شهامت مشهود است. از خلال این دو بیت پایندی اورابه شرع انور اسلام عزیز می‌توان دریافت:

شاهدان شی مؤمنانو حاضرانو

د ما خط ته ناظرانو چی مؤمن یم مسلمان

چی الله خه راستولی چه قرآن کی دی راغلی

یا حضرت دی فرمایلی مامنلی په چشمان

از جناب باباصاحب ۳۲ اثر قلمی بازمانده منجمله دواتر آن (معدن الجواهر و روضه المجاهدین) به همت والای محمدعلی جان صاحبزاده (گل آغا جان) حلیه طبع پوشیده است.

جناب باباصاحب (رح) مأذونان زیادی داشته اند منجمله از (مولوی محمد یونس قلعه سردار) مولوی محمدرفعی (سه گنبد یغمان) حافظ جی صاحب پنجشیر، مولوی محمد گل (تگاب) مولوی محمدالیاس (شلگر غزنی) مولوی فتح محمد (چاریکار) عبدالشکور تیموری (غور) صاحبزاده صاحب می خیل میدان، ملاصاحب ده مسلم اندر، مولوی عبدالرحمن (ارگون) خلفه محمد محسن (گذره هرات) عبدالرشید (بلخ) ملاخو ازک (زابلی) ملاصاحب مرزایی (زابلی) ملاصاحب قنبر (ناوه غزنی).

جناب باباصاحب پنج فرزند به نام های محمدجان، قاری عبدالله جان، عبدالحمیدجان، محمد محمودجان و محمدعالم جان (همه صاحبزاده)، که ازین آنها صرف فرزند بزرگشان محمدجان صاحبزاده مشهور به کاکاصاحب جانشین شان گردید.

ناگفته نبایدماند که قبل از نجم الدین آخندزاده صاحب هده جلال آباد و بابا صاحب موسهی، طریقه عالییه قادریه در افغانستان آنقدر شهرت و ارادت مند داشت این دو شخصیت عالیقدر که این تحفه را از آخند صاحب سوات به افغانستان آوردند (صفحه چهارم)